



DOR: 20.1001.1.10255087.1401.31.121.8.5

نقش آفرینی چین در نظام جهانی آینده از منظر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

محمد جواد نجفی^۱ | سیروس حاجی‌زاده^۲

چکیده

در چارچوب دانش «مطالعات بین‌الملل» همه پدیده‌های سیاسی متغیرند. به عبارتی جهان سیاست بین‌الملل معجونی از متغیرها است. در این روند مطالعه صعود همه‌جانبه چین در نظام بین‌المللی به عنوان قدرت نوظهور، موضوعی راهبردی است. معماری سیاسی و نوع نگاه مقامات فعلی چین از مناسبات نظام بین‌الملل بسیار متفاوت از رهبران پیشین این کشور است. رهبران چین جدید تلاش دارند به دور از هیاهوی نمایش قدرت، برنامه و عملکرد خود را برای هژمونی در صحنه بین‌المللی و به دور از رویارویی با آمریکا به منصفه ظهور برسانند. بی‌تردید چین در بازطراحی و هدایت نظام جهانی آینده نقشی فعال و تعیین‌کننده خواهد داشت. یافته‌ها: برتری چین در نظام جهانی آینده مبتنی بر مولفه‌های قدرت؛ هژمونی نظام تک‌قطبی به رهبری آمریکا را با تنگناهای استراتژیک مواجه خواهد ساخت. هدف: بررسی زمینه‌های نقش آفرینی چین در نظام جهانی آینده و پیامدهای آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران. نتیجه: محدودیت‌ها و تهدیدات راهبردی آمریکا برای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران کم‌شدت یا بی‌تاثیر خواهد شد و موجبات توسعه قدرت و نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه و جهان را نیز فراهم می‌کند. گردآوری داده‌ها: اسنادی- کتابخانه‌ای، روش تحلیل اطلاعات: کیفی.

کلیدواژه‌ها: چین، نقش آفرینی، نظام جهانی آینده، ایران، امنیت ملی

۱. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، مدرس و پژوهشگر دانشگاه جامع امام حسین^(ع)، تهران، ایران

۲. نویسنده مسئول: مدرس و پژوهشگر دانشگاه جامع امام حسین^(ع)، تهران، ایران

مقدمه و بیان مسئله

در حال حاضر منطقه‌ی شرق آسیا به مرکز دینامیک نظام بین‌الملل تبدیل شده است. هم‌اکنون این منطقه با مجموعه‌ای از چالش‌ها مواجه است که می‌تواند محیط امنیتی آن را بی‌ثبات کند. از جمله می‌توان به چشم‌انداز کره شمالی هسته‌ای؛ افق بحرانی وحدت دو کره؛ هم‌پیمانی آمریکا با برخی دولت‌های منطقه و افزایش حضور نظامی آن؛ توسعه فزاینده‌ی نظامی و اقتصادی چین و مناسبات تجاری روبه‌رشد آن با سایر کشورهای دنیا؛ منازعات قومی و نژادی و فقدان دموکراسی و اختلافات ارضی اشاره کرد. به‌همه‌ی این چالش‌ها باید رقابت قدرت‌های بزرگ را هم اضافه کرد. درحالی‌که برای بیش از شش دهه، به‌ویژه پس از جنگ سرد، اتحاد آمریکا و ژاپن پایه اصلی امنیت و ثبات شرق آسیا تلقی می‌شد و نقش مهمی در شکل دادن به نظم منطقه‌ای ایفاء می‌کرد، هم‌اکنون چین به عنوان یک قدرت نوظهور روندی صعود دارد و حضور این دولت و رقابت‌های آن با آمریکا برای بازتعریف نقش خود می‌تواند چالش‌های امنیتی مهمی در نظم جهانی آینده در پی داشته باشد.

چین هم‌اکنون با تئوری «شی جین‌پینگ»^۱ در صدد خلق دوباره‌ی تمدن چینی دیروز با چشم‌انداز ۲۰۵۰ میلادی در محور ایدئولوژی «عصر جدید سوسیالیسم با خصوصیات چینی» و با به‌عاریت گرفتن دموکراسی غیر غربی در سیاست بین‌الملل است. در واقع صعود چین یکی از بزرگ‌ترین اتفاقات قرن بیست و یکم در نظام بین‌المللی آینده خواهد بود. رشد اقتصادی خارق‌العاده چین و دیپلماسی فعال، در حال حاضر وضعیت آسیای شرقی را دگرگون ساخته و در دهه‌های آینده نیز این دگرگونی با شدت ادامه خواهد داشت. هرچقدر چین قدرت بیشتری پیدا می‌کند، جایگاه آمریکا متزلزل‌تر می‌شود. چین سعی خواهد کرد از تأثیر رو به رشد خود برای تغییر قواعد و نهادهای حاکم بر نظام بین‌المللی در راستای منافع خود استفاده کند. دیگر کشورهای موجود در نظام آینده، چین را به‌عنوان یک تهدید امنیتی رو به رشد در نظر می‌گیرند. جان ایکنبری^۲ معتقد است چین با استراتژی توسعه‌ی صلح‌آمیز، چندجانبه‌گرایی در صحنه بین‌المللی را دنبال می‌کند (Ikenberry, 2008: 114)، نتیجه این تحولات هرچه باشد، تنش،

1 SHEE jin-PING

2. John Ikenberry

بی‌اعتمادی و درگیری را به‌عنوان ویژگی‌های معمول انتقال قدرت در پی دارد. چین جدید این‌گونه القاء می‌کند که به رقیبانش این اجازه را می‌دهد که از غنائم موجود که آن‌ها با هم درصدد به دست آوردن آن هستند، سهم برابر و حتی نامتناسبی نسبت به این کشور ببرند. مهم‌ترین سؤال در این پژوهش این است که چین چگونه در نظام جهانی آینده نقش آفرینی خواهد کرد و جایگاهی قدرت چه پیامدهای سیاسی برای ایران خواهد داشت؟ اهمیت این بحث آن است که با توجه به چشم‌انداز روشن جایگاه چین جدید در نظام جهانی آینده، محافل علمی برای کسب منافع ملی کشورمان از حالا تبیین صحیحی از چگونگی تنظیم مناسبات با کشور چین را در اولویت و دستور کاری قرار دهند.

چارچوب نظری

در این پژوهش از نظریه چرخه افزایش و کاهش قدرت دولت (تغییر جزر و مد تاریخ) «چارلز دوران»^۱ استفاده شده است. دوران در مورد «نظریه چرخه قدرت»^۲ با اشاره به سیاست استراتژیک در کتاب «سیستمهای در بحران؛ الزام‌های جدید برای سیاست‌های بالا در پایان قرن» (۱۹۹۱) تجزیه و تحلیل مهم و گسترده‌ای را از توازن قدرت کنونی، چشم‌انداز آینده نظام بین‌المللی و مشکلات موجودی که بر سر این دگرگونی‌ها نقش دارند، ارائه کرد. وی نظریه چرخه قدرت خود را توسعه می‌دهد و مرزهای ساختاری در کشورداری را نشان می‌دهد و نمایان می‌سازد که چگونه جزر و مد تاریخی به‌طور ناگهانی و غیرمنتظره می‌تواند در برابر دولت قرار گیرد. دوران این نظریه را بر اساس دو مفهوم قدرت نسبی و نقش تبیین کرده است. در واقع این نظریه روشی است برای مقایسه‌ی بازیگران دولتی در درون نظام بین‌الملل، که یک دولت با پشتوانه عناصر داخلی قدرت ملی، در نظام منطقه‌ای و جهانی سیر تسلط، بلوغ و افول را پیروی می‌کند که بازتاب رقابت نسبی قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌الملل است. به تعبیر دوران تغییر قدرت یک دولت در مدت زمان طولانی، نشان‌دهنده ساختار در حال تغییر سیستم و ظهور و سقوط دولت‌ها به‌عنوان قدرت‌های بزرگ است (Doran, 2003: 14).

مهم‌ترین گزاره‌های نظریه چرخه قدرت «چارلز دوران» را می‌توان به شرح ذیل تبیین نمود:

1 Charles Doran

2 Power Cycle Theory

قدرت هر کشور تابع توانمندی‌های آن کشور است و در نتیجه افزایش توانمندی‌های آن است که قدرتش افزایش یا کاهش می‌یابد.

قدرت امری نسبی است و در مقام مقایسه با سایر رقبا محاسبه می‌شود.

جایگاه یک بازیگر در نظام بین‌الملل تابع قدرت آن است و با افزایش و کاهش آن تغییر می‌کند. زمانی که بازیگری جدید قدرتش از بازیگر اصلی فزونی یابد و خواستار نقش بیشتر نیز باشد، نظام با چالش اساسی مواجه می‌شود که می‌تواند به دگرگونی در ساختار آن منجر شود.

رفتار قدرت اصلی در برابر قدرت چالش‌گر و نوظهور می‌تواند به سه صورت باشد.

۱- استفاده از قدرت نظامی علیه کشور چالش‌گر جهت پیشگیری، ۲- ایجاد ائتلاف علیه قدرت چالش‌گر برای مهار آن در صورتی که خود به تنهایی قادر به مهار آن نباشد و ۳- پذیرش جایگاه قدرت نوظهور و مشارکتش در تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی و جهانی (Dorn, 1999:26).

بر اساس این شاخص‌ها، قدرت‌یابی روزافزون چین، یکی از مهمترین پدیده‌های سیاست بین‌الملل در دهه‌های اخیر بوده است؛ پدیده‌های که توجهات بسیاری را در حوزه نظر و عمل و در محافل آکادمیک و سیاست‌گذاری روابط بین‌الملل به خود جلب کرده است. دلیل اصلی چنین توجهی، به جایگاه قدرتهای بزرگ در نظام بین‌الملل و پیامدهای ظهور و افول آنان برمی‌گردد. بر مبنای تاریخ و نیز نظریات جریان اصلی روابط بین‌الملل، ظهور و افول قدرت‌های بزرگ، مهمترین عامل بروز تغییرات نظام‌مند در این حوزه بوده است. افول شوروی، آخرین نمونه چنین تأثیراتی است. در چارچوب چنین منطقی است که قدرت‌یابی چین و مسیری که این کشور در آینده خواهد پیمود، اهمیت می‌یابد. به بیان دیگر، هر مسیر احتمالی که چین در طی خیزش خود پیماید و هر کنش استراتژیکی که صورت دهد، بر آینده سیاست بین‌الملل تأثیرات تعیین‌کننده‌ای خواهد گذاشت. در ادوار گذشته نیز قدرت‌های بزرگ و کوچک همواره تلاش کرده‌اند تا توسعه نفوذ بیشتری کسب کرده و در مسیر به دست آوردن جایگاه برتر در معادلات منطقه‌ای و جهانی، بر پایه کسب منافع ملی از هیچ اقدامی فروگذار نکنند (برژینسکی، ۱۳۸۵: ۵) در طول تاریخ مطابق شکل زیر جهان شاهد روند دگردیسی چرخه‌های قدرت بود.

جدول ۱. روند دگردیسی چرخه‌های قدرت

(منبع: چرخه‌های طولانی سیاست جهانی جرج مدلسکی (۱۹۸۷) سیاتل انتشارات دانشگاه واشنگتن)

رهبری جهان	قرن	جنگ جهانی	چالشگر	شرکای ائتلافی
پرتغال	۱۵۰۰	۱۴۹۴-۱۵۱۶	اسپانیا	هلند
هلند	۱۶۰۰	۱۵۸۰-۱۶۰۹	فرانسه	انگلستان
بریتانیا	۱۷۰۰	۱۶۸۸-۱۷۱۳	فرانسه	روسیه
بریتانیا	۱۸۰۰	۱۷۹۲-۱۸۱۵	آلمان	آمریکا و متفقین
آمریکا	۱۹۰۰	۱۹۱۴-۱۹۴۵	شوروی سابق	ائتلافی از موافقان

گزاره‌های مهم در روند چرخه سیاست جهانی متاثر از جابجایی قدرت به شرح ذیل تبیین می‌گردد:

چالش‌های نظم جهانی تک‌قطبی به رهبری آمریکا

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان نظام جنگ سرد، برای بسیاری از اندیشمندان روابط بین‌الملل و سیاستمداران نویدبخش ایجاد یک نظم جدید بین‌المللی در قالب نظام بین‌الملل پسا جنگ سرد بود، چرا که سقوط یکی از دو ابرقدرت بین‌المللی، به منزله‌ی کاهش درگیری‌ها در مناطق مختلف به‌عنوان زیرسیستم نظام بین‌الملل بود. در گذار از ساختار دوقطبی، آمریکایی‌ها خود را پیروز جنگ سرد دانسته و تلاش نمودند تا موقعیت خود را در نظام بین‌الملل تثبیت کنند. این امر به مفهوم تلاش دولتمردان آمریکایی برای تثبیت هژمونی خود در نظام بین‌الملل پسا جنگ سرد بود؛ اما هنگامی که ساختار قدرت در سیاست بین‌الملل تغییر می‌یابد، در آن شرایط امکان و بستر همکاری‌ها و چالش‌های جدیدی به وجود آمده و الگوی روابط بین‌بازیگران، خارج از ساختار سنتی تنظیم خواهد شد. در این راستا پس از پایان جنگ سرد شاهد چالش‌هایی در عرصه نظام بین‌المللی هستیم که بخشی از آن مرتبط با فروپاشی نظم مبتنی بر ساختار دوقطبی و بخش دیگر نیز ناشی از شرایط جدید و نظام بین‌الملل پسا جنگ سرد می‌باشد (رضایی، ۱۳۸۸: ۱).

نظم بعد از جنگ سرد را فاتح آن یعنی آمریکا تعریف کرد؛ نظمی که ابتدا تنها به صورت صریح در متون و اندیشه‌های متفکران آمریکایی تحت عناوینی همچون «لحظه‌ی تک‌قطبی»، «پایان تاریخ و پیروزی لیبرال دموکراسی»، «قرن آمریکایی» و... پردازش و سپس در دوران

ریاست جمهوری جورج دبلیو بوش عیناً در عمل به اجرا گذاشته شد. (موسوی شفقایی و شاپوری، ۱۳۹۴: ۱۴۳).

تحول در «ساختار نظام بین الملل» پس از فروپاشی شوروی و بی‌رقیب ماندن آمریکا در ابعاد اقتصادی- نظامی، پیشگامی در عرصه دانش و فناوری و فرهنگ جهان شمول، سبب شد تا آمریکا با طرح تئوری «نظم جدید جهانی»، مدعی جهان تک قطبی گردد (مظفرپور، ۱۳۸۳: ۱۳۹). پیروزی در جنگ سرد و زمینه‌های قوی سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی همچنین نفوذ در نهادهای مهم بین المللی مانند سازمان ملل، گروه ۸، صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی، ناتو و... از دلایل عمده‌ی ادعای آمریکا بود؛ اما مجموعه تحولات دهه‌ی ۱۹۹۰ شرایط مطلوب را در راستای اهداف این کشور فراهم نیاورد و مسائل داخلی و بین المللی، آمریکا را مجبور به تعدیل خواسته‌های خود و نقش متصور این کشور در سیستم بین المللی کرد. هرچند در نظام بین الملل جدید آمریکا همچنان قدرت پیشرو در تمامی ابعاد محسوب می‌شود، لیکن پیشرفت سایر قدرت‌های دیگر نیز باعث شده است تا یک کشور به تنهایی از عهده تنظیم و حمایت از نظم بین الملل بر نیاید. ظهور قدرت‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جدید، همه‌گیری و کنترل ناپذیری عوامل ضد ثبات همچون تروریسم، منطقه‌گرایی و منطقه‌ای شدن امنیت در سطح نظام بین الملل، رشد سریع فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات، پیدایش دنیای مجازی، جهانی شدن و... از جمله متغیرهایی هستند که موجب شکل‌گیری نظامی چندقطبی برای نظم بخشی به جهان خواهد شد. جهان امروز، جهانی جدید است که در آن جوامع، فرهنگ‌ها، حکومت‌ها و اقتصادها به یکدیگر نزدیک شده‌اند؛ مناسبات اجتماعی تشدید و بازیگران غیردولتی چون سازمان‌های بین المللی و منطقه‌ای و شبکه‌های فرا حکومتی اهمیت خاص یافته‌اند. این موضوع همچنان که به قدرت همزمن امکانات خاصی برای اعمال قدرت می‌بخشد، برای آن محدودیت‌های خاصی نیز ایجاد می‌کند (کریمی، ۱۳۸۳: ۱۰۶-۱۰۷). که می‌توان به مواردی از قبیل محدودیت ناشی از افکار عمومی داخلی و بین المللی، تکثر تهدیدات و بازیگران مؤثر در عرصه‌ی تهدیدزایی، ضرورت همکاری سایر دولت‌ها برای مقابله با تهدیدات جدید و ناتوانی نظامی آمریکا در برخورد ریشه‌ای با تهدیدات نوین اشاره داشت (جهان‌بین، ۱۳۹۵: ۷۸).

در نظم تک‌قطبی، در امور مختلف ابرقدرت توانایی تعیین‌کنندگی دارد؛ یعنی با تعریف قواعد بازی تعیین می‌کند که چه باید بشود و چه نشود. تا سال ۲۰۰۸ یعنی تا قبل از روی کار آمدن اوباما در آمریکا، آمریکایی‌ها تلاش می‌کردند برتری خود را به‌عنوان ابرقدرت جهان به دیگران بقبولانند. کارهایی که بوش می‌کرد در همین چارچوب قابل درک است، اما تحولاتی در نظام بین‌الملل رخ داد که نشان داد آمریکا با وجود قدرتی که دارد، نمی‌تواند در مورد خیلی از امور بین‌المللی دستور کار موردنظر خود را پیش ببرد. این به معنای آن است که در حال حاضر نظم جدیدی در روابط بین‌الملل در حال شکل‌گیری است که با نظم‌های سابق هم‌خوانی چندانی ندارد؛ نظمی که در آن مفهوم قدرت دچار تحول بنیادینی شده است؛ به این معنا که بسیار پراکنده شده و بعد نامتقارن آن اهمیت بسزایی یافته است. این نه تنها لزوماً به معنای ورود جهان به مرحله‌ی امن‌تر و صلح‌آمیزتر نیست، بلکه شاید بدون تمرکز قدرت در نظام بین‌الملل، حل و فصل مشکلات این عرصه بسیار دشوارتر و پیچیده‌تر نیز باشد. در نظم جدیدی که نشانه‌هایی از آن ظهور کرده است، بازیگران نوظهور و قدرت‌های منطقه‌ای نقش مهمی در تحولات مناطق مختلف ایفاء خواهند کرد. البته این بستگی به استحکام مبانی قدرت آن‌ها دارد. آن دسته از قدرت‌های منطقه‌ای که از لحاظ زیرساخت‌های اقتصادی و پیشرفت‌های تکنولوژیکی در موقعیت بهتری قرار دارند، در این نظم جدید فرصت بیشتری برای بازیگری و تأثیرگذاری خواهند داشت (موسوی و شاپوری، ۱۳۹۴: ۱۶۱). نظم جهان امروز از بسیاری جهات هنوز ویژگی نظام چندقطبی را نیافته است، صعود قدرت‌های بزرگ دیگری چون چین، هند، ژاپن و برزیل می‌تواند نوید نظام بین‌المللی چندقطبی را دهد. هرگونه تلاش برای موازنه در برابر آمریکا باید از سوی قدرت‌های بزرگی چون ژاپن، هند، روسیه، چین و اتحادیه اروپا برای جایگزینی نظامی تک‌قطبی بدخیم با نظام چندقطبی همراه باشد.

چین یکی از نامزدهای اصلی مقام ابرقدرتی در آینده است که توانایی ایجاد موازنه در برابر آمریکا را خواهد داشت. چرا که برآوردها حکایت از آن دارد که چین در صورت رسیدن به سطح درآمد سرانه‌ای برابر با آمریکا، بیش از چهار برابر این کشور ثروت خواهد داشت، ثروتی که قابلیت تبدیل به قدرت را داراست. به همین دلیل است که برخی از اندیشمندان برجسته روابط بین‌الملل در آمریکا، پیشنهاد کرده‌اند که این کشور با ایجاد مانع، روند رشد اقتصادی چین را کند

سازد (رضایی، ۱۳۸۷: ۲۸۶). هم اکنون شاهد تغییراتی در نظام بین الملل با توجه به روند روبه رشد صعود چین در این نظام هستیم. باید گفت که این تغییرات با شتاب در حال رخ دادن هستند. در نتیجه با در نظر گرفتن تلاش های بی وقفه ی چین در مدیریت روابط بین الملل در طول چند دهه ی گذشته باید بگوییم که در نظام جهانی مهار و کنترل چین تقریباً به امری غیرممکن برای آمریکا تبدیل خواهد شد.

مطالعات برخی از اندیشمندان علمی و آکادمیک نشان می دهد آمریکا در نظام جهانی آینده دیگر به عنوان هژمون مسلط مطرح نخواهد بود. رهیافت های این اندیشمندان به شکل ذیل قابل تبیین است.

جدول ۲. افول قدرت آمریکا در اقتصاد بین الملل و خیزش اقتصادی چین از نگاه اندیشمندان و اندیشکده های غربی

نظر به	واضع نظریه	تبیین نظریه
آینده نظم جهانی لیبرال	جان ایگری	تغییر قدرت جهانی و افول قدرت آمریکا و تغییر نظام تک قطبی در جریان است. عصر آمریکا در حال پایان است و نظم جهانی شرقی جایگزین نظم جهانی غربی شده است. ما شاهد پیدایش قدرت های نوظهور هستیم؛ در حالی که قدرت آمریکا در حال فرسایش است. تغییر قدرت جهانی، به این دلیل در جریان است که قدرت در حال انتقال از غرب به شرق است. کشور چین در کانون این تغییر قرار دارد. بنابراین جهان به نوعی در وضعیت تحول قدرت جهانی از قدرت متمرکز به نظام چندقطبی است که می توان از آن به عنوان «سیستم انتشار قدرت» یاد کرد. کشور چین شاید بیشترین بهره را از این انتقال قدرت داشته باشد.
بین الملل گرایی بعد از آمریکا	جان ایگری	فرآیند انتقال به نظم جدید جهانی، مطلقاً در حال وقوع است. در این فرآیند، شاهد کاهش و تنزل قدرت آمریکا و ظهور قدرت های جدید از جمله چین خواهیم بود. اغلب قدرت های نوظهور، قدرت های شرقی هستند و در ۵۰۰ سال اخیر، برای اولین بار است که قدرت های نوظهور غیر غربی، نظم جهانی را رهبری خواهند کرد. ویژگی اصلی نظم جدید، فروپاشی هژمونی آمریکایی و غربی است. در نظم بعدی جهانی، آمریکا و اروپا نخواهند بود و احتمالاً چین تلاش خواهد کرد نقش آمریکا را بر عهده بگیرد.
سقوط آمریکا	گیلون راتسن	آمریکا دیگر هرگز موقعیت تسلط جهانی بعد از سقوط شوروی را تجربه نخواهد کرد. آمریکا از سال ۱۹۹۱ تا سال ۲۰۰۸ که دچار بحران اقتصادی شد، ۱۷ سال از موقعیت هژمونی جهانی برخوردار بود. اما با معضلات اجتماعی و اقتصادی ناشی از بحران سال ۲۰۰۸، این موقعیت خود را از دست داده و دیگر هم این موقعیت را تجربه نخواهد کرد. روزها ابرقدرتی آمریکا تمام شده و رشد اقتصادی و نظامی چین، تهدیدی بلندمدت برای هژمونی جهانی آمریکا است.

تغییر قدرت و سقوط غرب	میتل کاکس	به این موضوع می‌پردازد که در اوایل قرن ۲۱، جهان شاهد حقیقتی جدید به نام «تغییر قدرت» است. در این فرایند، آمریکا و غرب در حال سقوط بوده و نظم جدید بین‌المللی توسط به اصطلاح گروه بریکس شامل کشورهای (برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی)، در حال شکل‌گیری است.
امپراطور در	نوام چامسکی	از نگاه وی، اگرچه اصول تسلط امپریالیستی آمریکا تغییر کرده اما ظرفیت پیاده‌سازی آن، به شکل قابل ملاحظه‌ای، کاهش یافته است. آمریکا هم در عرصه داخلی و هم در بعد خارجی در حال سقوط است.
جهان پسا آمریکایی	فرید زکریا	جهان در حال انتقال از عصر آمریکایی به عصر پسا آمریکایی است. جهانی که در پیش داریم جهانی است که در آن آمریکا نه رهبری اقتصادی و ژئوپلیتیک آن را بر عهده خواهد داشت و نه بر فرهنگ آن چیره خواهد بود بلکه قدرت آن سقوط خواهد کرد. به اعتقاد فرید زکریا، ما در حال «خیزش دیگران» هستیم که چشم‌انداز جدید جهانی را به وجود می‌آورد و در آن چشم‌انداز قدرت و ثروت در حال جابجایی است. قدرت در حال جابجایی و فاصله گرفتن از سلطه آمریکایی است. ما در حال گام نهادن به جهان پسا آمریکایی هستیم که مردمان بسیار در نقاط بسیار، جهت و ماهیت آن را تعیین می‌کنند.
شکست نظام سیاسی آمریکا	دانشگاه تجارت هاروارد	نظام سیاسی آمریکا شکست خورده و اقتصاد آن هم در حال سقوط بوده و دست‌وپا می‌زند. رشد و رفاه اقتصادی آمریکا ۲۰ سال پیش به پایان رسید. رویای آمریکایی در معرض خطر است. آمریکایی‌ها به رهبران سیاسی اعتماد ندارند و قطب‌بندی سیاسی به طرز چشم‌گیری افزایش یافته است. آمریکایی‌ها از نظام سیاسی خود ناامید هستند و اعتماد کم‌تری به دو حزب بزرگ دارند. این شرایط اقتصادی و سیاسی، بیان‌گر آن است که رویای آمریکایی در خطر است.
چشم‌انداز سقوط قدرت آمریکا	جوزف نای	بحران اقتصادی جهانی سال ۲۰۰۸ را می‌توان شروع سقوط آمریکا تفسیر کرد. «شواری اطلاعات ملی» پیش‌بینی کرده که در سال ۲۰۲۵، ایالات متحده به عنوان یک قدرت باقی می‌ماند اما سلطه آمریکا از بین خواهد رفت. در قرن حاضر، قدرت آمریکا را می‌توان با قدرت انگلستان در قرن گذشته مقایسه کرد و سقوط هژمونی آمریکا را پیش‌بینی کرد. اما آمریکا به طور مطلق سقوط نمی‌کند و سقوط آن نسبی خواهد بود.
نظم جهانی آینده	آلفرد مک‌کری	یک احتمال برای نظم جهانی آینده این است که بین سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۴۰ شاهد ظهور قدرت‌هایی مانند چین، روسیه، برزیل و هند خواهیم بود که با هم همکاری خواهند داشت و در مقابل، قدرت‌هایی مانند انگلیس، آلمان، ژاپن و آمریکا عقب‌نشینی و افول خواهند کرد و اتحاد خود را از دست خواهند داد. احتمال دیگر برای نظم جهانی آینده، نظم جهانی نووستالیایی است که در آن هژمون‌های منطقه‌ای ایجاد خواهند شد و هر هژمونی بر منطقه خود مسلط خواهد بود، برای مثال برزیل در آمریکای جنوبی، آمریکا در آمریکای شمالی، چین در منطقه آسیای جنوبی، روسیه در منطقه قفقاز و آفریقای جنوبی در منطقه آفریقا. در این شرایط، فضا، فضای مجازی و اعماق دریاها از کنترل «پلیس سابق» یعنی آمریکا خارج خواهد شد و جوامع جهانی جدید تاسیس می‌شوند.

مهدی سقراط آمریکا	ویلم تورمن گریچ	سقوط آمریکا اتفاق افتاده و دلیل آن هم این است که آمریکا ویژگی‌هایی مانند فقر، جرم، بیسوادی و بیماری‌های موجود در جهان سوم را از خود به نمایش گذاشته است. گریچ، ریشه سقوط آمریکا و تشدید اختلاف و خشونت در آن را در «ثروت بدون کار، لذت بدون وجدان، دانش بدون شخصیت، تجارت بدون اخلاق، علم بدون انسانیت، عبادت بدون ایثار و سیاست بدون اصول» می‌داند.
پایان نفوذ آمریکا	استفان کوهرن	آمریکا، قدرت و نفوذ خود را از دست خواهد داد. نفوذ آمریکا در جهان در حال اتمام است و بازگشت آن غیرقابل پیش‌بینی است. استانداردهای زندگی آمریکا در مقایسه با کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه، کاهش یافته است. ایالات متحده آمریکا، کشوری با ثروت، قدرت و نفوذ بود. اما همه اینها در حال تغییر است و رویای لیبرالیسم رو به پایان است
جهان بی‌قطبی	ریچارد هاس	ماهیت قدرت متحول شده است و گسست از گذشته، گسستی ماهیتی است و جهان آینده نه در سلطه قدرت بزرگ، بلکه تحت نفوذ چندین نوع بازیگر مختلف که برخوردار از انواع مختلف قدرت هستند، شکل داده خواهد شد. او جهان آینده را جهان بی‌قطبی خوانده، جهانی که شاخصه آن وجود کانون‌های متعدد قدرت است. آمریکا و متحدان این کشور در ۲۰ سال آینده در جهانی زندگی می‌کنند که شکل‌دهی نظم جهانی در آن به شیوه‌ای که از زمان پایان جنگ سرد مرسوم بوده است بسیار دشوار خواهد بود. در نظم جهانی آینده، تعدادی از دولت‌ها با اراده سیاسی، ظرفیت اقتصادی و توانمندی‌های نظامی، جهان را اداره به قبول نظم نوین می‌کنند. قدرت‌های نوظهور از جمله چین، روسیه، هند، ایران یا برزیل به شکلی فزاینده نارضایتی‌شان را از نقش خود، دسترسی و قدرت در درون نظام بین‌المللی حاضر اعلام کرده‌اند.

افزایش قدرت نظامی چین و تعارض منافع با آمریکا

چگونه آمریکا باید با چین در حال صعود در نظام جهانی آینده مقابله کند. اگر آمریکا اطمینان حاصل کند که چین با حسابگری عقلانی عمل می‌کند، در آن صورت، باید از یک چین قدرتمند در نظام جهانی آینده بترسد؛ زیرا چین به طور قطع به دنبال تصاحب جایگاه هژمونی است. اگر در مسیر گذار هژمونیک چین، آمریکا سیاست خارجی ناآگاهانه و اشتباهی را دنبال کند با واکنش شدید چین مواجه خواهد شد. چین شاید لازم باشد وارد جنگ‌های منطقه‌ای شود تا قدرت دولت‌های مخالف خود را مرعوب سازد. اگر این اتفاق بیفتد، نتایج آن برای آمریکا و نه برای همسایگان چین، فاجعه‌آمیز خواهد بود (Mearsheimer, 2009: 124-140). چین با ادامه‌ی رشد سریع خود می‌تواند بر ائتلاف و موازنه‌سازی برای محاصره و بازداشتن آمریکا در

آینده تکیه کند. در این راستا باید گفت که احتمال ترس آمریکا از قدرت رو به صعود چین و واکنش تهاجمی و نظامی آن بر علیه چین در نظام جهانی آینده وجود دارد.

چین در سال‌های پس از جنگ سرد در پاسخ به چالش‌های مختلف امنیتی در شرق آسیا، استراتژی منطقه‌ای اتخاذ کرده است که می‌تواند به بهترین وجه در مفهوم «همکاری برای رقابت» نشان داده شود. این کشور به خوبی می‌داند برای آنکه موقعیت استراتژیک مستحکم خود را مناطق مجاور حفظ کند، مجبور است بر رشد اقتصادی متمرکز گردد. این امر منجر به رویکرد منطقه‌ای می‌شود که بر اساس آن چین باید خط‌مشی بین‌المللی را برای خدمت به ضرورت‌ها و الزامات دستور کار اقتصاد داخلی به کار گیرد. تلاش چینی‌ها برای حل اختلافات ارضی، شرکت در همکاری‌ها و نهادهای چندجانبه، ترغیب یکپارچه‌سازی یا همگرایی منطقه‌ای و بهبود مناسبات دوجانبه به منظور ایجاد محیطی باثبات در همسایگی چین و خلق تصویری از خود به عنوان یک قدرت در حال صعود خوش‌خیم در این رابطه ارزیابی می‌شوند. چین به تدریج فهمیده است که به کارگیری ابزارهای مشارکتی و همکاری جویانه برای رقابت با دیگر بازیگران بزرگ برای دستیابی به اهداف استراتژیک و حفاظت از منافع امنیتی‌اش مؤثرتر می‌باشد. بسیاری از نشانه‌ها حاکی از آن است که چین در آینده نیز همین استراتژی را پیگیری می‌کند. این استراتژی می‌تواند به مانند دو دهه گذشته کمک به صلح و ثبات منطقه‌ای باشد؛ اما استراتژی همکاری برای رقابت چین به حل و فصل نهایی مشکلات و چالش‌های امنیتی منجر نمی‌شود و این کشور بیشتر برای حفظ وضع موجود تلاش می‌کند. همچنین تقویت قدرت نظامی چین در سال‌های آتی می‌تواند دورنمای بروز تعارض در منطقه را تقویت کند. رشد نفوذ استراتژیک چین در شرق آسیا عمدتاً نتیجه‌ی استراتژی همکاری برای رقابت این کشور ارزیابی می‌گردد که نگرانی‌هایی را برای ژاپن و آمریکا در پی داشته است. واشنگتن امروزه بیشتر خطر نفوذ چین در منطقه را حس می‌کند. با افزایش قدرت چین و تعاملات با کشورهای همسایه، این کشور به طور طبیعی به مهم‌ترین کشور شرق آسیا تبدیل خواهد شد و آمریکا خواسته یا ناخواسته باید این واقعیت را بپذیرد (Mingjiang, 2010: 121-135).

بر اساس رهیافت واقع‌گرایی ساختاری، فشارهای رقابتی به توزیع قدرت وابسته است. در نظام تک‌قطبی با یک دولت پیشرو، سایر دولت‌ها ناگزیرند برای رهایی از فشارهای رقابتی، سهم

خودشان را از توزیع قدرت افزایش دهند. چین از قدرت نظامی و ظرفیت اقتصادی بالایی برخوردار است، اما هنوز توانمندی‌های مادی چین به آن حد نرسیده است که بتواند به‌تنهایی دستور کار نظام بین‌الملل را تغییر دهد. چین در حال نوسازی می‌داند که دستیابی به عظمت، مستلزم دستیابی به توسعه‌ی اقتصادی است که این امر نیز به‌هیچ‌وجه متضمن غلبه و نظامی‌گری نیست. این کشور، قدرت نظامی را ضامن امنیت خود در نظام بین‌الملل به‌شمار می‌آورد و هزینه‌های دفاعی خود را در چند سال گذشته افزایش داده است، اما این هزینه‌ها هنوز هم کمتر از آمریکا باقی‌مانده است. آمریکا در سال ۲۰۰۸، ۴۱۷ میلیارد دلار در زمینه دفاعی هزینه کرد. این مبلغ بالغ بر ۴۷ درصد هزینه‌های دفاعی جهان است، اگرچه تولید ناخالص داخلی آمریکا به‌تنهایی ۲۰ درصد تولید ناخالص داخلی جهان را در برمی‌گیرد (Booth, 2011: 229). محاسبات راهبردی چین پس از جنگ سرد، صلح و ثبات محیط بین‌المللی را جهت توسعه اقتصادی و ثبات سیاسی خود ضروری می‌داند؛ بنابراین، چین در زمینه سیاست خارجی به‌کشوری خواهان حفظ وضع موجود تبدیل شده است و سیاست مشارکت و برقراری روابط دوستانه با همه کشورهای را دنبال می‌کند (سیمبر، قربانی و مرادی افرایی، ۱۳۹۲: ۱۷۹-۱۸۱). به نظر بعید است که چین این استراتژی را به‌صورت بلندمدت در آینده دنبال کند.

چین تنها قدرت نظام بین‌الملل است که به دلیل دارا بودن عناصر اصلی قدرت که شامل جمعیت، وسعت سرزمین، اقتصاد پویا و نیروی نظامی گسترده می‌شود، از پتانسیل تبدیل به قدرت بزرگی که بتواند هژمونی آمریکا را در نظام جهانی آینده به چالش بکشد، برخوردار است. هرچند چین در سال‌های گذشته با رشد فرایند اقتصادی، تشویش خاطر آمریکا را برانگیخته، اما با تمایل رهبران این کشور به نوسازی نظامی، این نگرانی در آینده باید به‌شدت بیشتری نمایان شود (قلی‌زاده، ۱۳۸۹: ۷۵).

برنامه نوسازی ارتش چین در زمینه‌ی ساخت و به‌کارگیری قدرت نظامی معتبر و توانا، پیشرفت‌های چشمگیری داشته است و این امر یک رشته پیامدهای منطقه‌ای و ژئوپلیتیکی را به دنبال خواهد داشت. رشد تولید ناخالص ملی چین آن را قادر ساخته که بدون فشار زیاد بر اقتصادش، بتواند منابع بیشتر را به نوسازی ارتش اختصاص دهد. هم‌اکنون توانایی نیروهای مسلح چین برای عملیات در فاصله‌ی دور از خاک اصلی چین محدود است، ولی نیروی مسلح آن

همچنان به توسعه و به کارگیری فناوری‌های هسته‌ای، فضایی، جنگ با استفاده از دانش کنترل از راه دور و قدم برداشته است (Field, 2009: 143-147).

در راستای ارتقاء و تقویت نیروهای مسلح، پکن بر اساس ضرورت استراتژیک یک دولت در حال صعود، بیش از سه دهه است که یک برنامه منسجم و کلان استراتژیک در راستای توسعه نیروی دریایی را پیگیری می‌کند و به نظر باید در نظم جهانی آینده، چین قدرتمند و توانمند در نیروی دریایی را شاهد باشید. قدرت‌های در حال صعود به احتمال زیاد درگیر جنگ خواهند شد و حداقل با چالش‌های امنیتی بسیاری در محیط پیرامون سروکار خواهند داشت.

رشد قابل ملاحظه اقتصاد چین در دو دهه آخر قرن بیستم، گسترش منافع سیاسی و اقتصادی پکن در سطح جهان و تلاش برای حل و فصل اختلافات مرزی با بسیاری از همسایگان هم‌جوار، سبب شد که نگاه چین رهنمون به سوی یک راهبرد دریا پایه گردد. راهبردهای هدایت‌گر نیروی دریایی چین، حاکی از اهمیت یافتن فزاینده نیروی دریایی در برنامه کلان چین در حال ظهور است. «مقاومت در برابر تهاجمات و دفاع از میهن» (۱۹۸۲)، مأموریت‌های تاریخی نیروی دریایی ارتش آزادی‌بخش خلق - نیروی دریایی چین - در پشتیبانی از نیروهای زمینی به هنگام حمله احتمالی شوروی تلقی می‌شد. دنگ شائو پینگ در سال ۱۹۸۵ یک راهبرد «دفاعی دور از ساحل» طراحی کرد. نیروی دریایی ارتش آزادی‌بخش خلق در سال ۱۹۹۳ مأموریت «حفاظت از حاکمیت زمینی، دریایی و هوایی قلمرو ملی چین» و افزایش امنیت و وحدت چین را عهده‌دار شد. این راهبرد جدید موجب تحول نیروی دریایی ارتش آزادی‌بخش خلق در جهان پس از جنگ سرد شد. در چهار مأموریت تاریخی نیروی دریایی ارتش آزادی‌بخش خلق در سال ۲۰۰۴، مسئولیت سنتی تضمین وفاداری نیروهای نظامی به حزب کمونیست چین؛ تضمین حاکمیت، یکپارچگی سرزمینی و امنیت داخلی از جمله ممانعت از جدایی تایوان؛ مسئولیت‌های جدید برای حفاظت از منافع ملی رو به رشد از جمله امنیت دریانوردی و «مسائل امنیتی غیر سنتی»؛ و کمک به تضمین صلح در جهان آمده است (Cole, 2014: 43-44).

بخشی از سرمایه‌گذاری چین در حوزه‌ی نظامی که طیفی از افزایش قابلیت‌های نیروی دریایی و هوایی، افزایش توانایی‌های راداری و سیستم‌های پیشرفته‌ی موشکی و تسلیحاتی را در برمی‌گیرد، توانایی نظامی چین را به کل منطقه‌ی آسیای شرقی گسترش می‌دهد و موشک

بالمستیک قاره پیما و جنگنده‌ها و زیردریایی‌های خریداری شده از روسیه، قابلیت‌های این کشور را از آسیا فراتر می‌برد (بصیری، موسوی و رعیتی نژاد، ۱۳۹۱: ۶۶). بنابراین، چین در نظام جهانی آینده با توسعه‌ی نظامی همه‌جانبه برای بازدارندگی استراتژیک در مقابل آمریکا و در نهایت غلبه بر آن تلاش خواهد کرد. چین در دهه‌های آینده همچنان راهبرد توسعه‌ی نیروی نظامی خود را با جدیت بیشتری دنبال خواهد کرد، زیرا یکی از ستون‌های اصلی که می‌تواند هژمونی و یا ابرقدرتی پکن را در آینده‌ی نزدیک تضمین کند، نیروی نظامی قدرتمند است.

انباشت قدرت اقتصادی چین و تجدیدنظر در نظم اقتصاد جهانی

انباشت قدرت چین در دهه‌های واپسین قرن بیستم در کنار فضای جهانی شدن اقتصاد و فروپاشی نظام دوقطبی، اجماع میان نخبگان سیاسی این کشور، احزاب و افکار عمومی چین سبب شده است که این کشور به بازاندیشی رفتار سیاست خارجی خود متناسب با فضای جدید روابط بین‌الملل پردازد. هم‌اکنون به‌رغم گذشت بیش از چند دهه از خیزش چین و تغییرات در محیط بین‌المللی، این کشور همچنان سیاست خارجی آرام و اخلاقی و غیرتهاجمی خود را حفظ کرده و بر اساس همگرایی در نظم جهانی نقش مهم در تحولات جهانی و منطقه‌ی شرق آسیا ایفاء می‌کند.

تمایل به رهبری تحولات و نظم جهانی در ذهن همه رهبران چین نقش بسته است. هم‌اکنون نیز چین پس از عبور از یک دوره‌ی گذار و فائق آمدن بر مشکلات و تنگناهای اقتصادی و نیز دستیابی به نظم و ثبات داخلی، خود را در شرایط یک دولت هژمونیک و تجدیدقوا ساخته برای این هدف می‌بیند. چین در این شرایط می‌کوشد تا جایگاه خود را به‌عنوان یک قدرت بزرگ و تأثیرگذار در نظام بین‌الملل، باز یابد؛ تمایلی که آن را باید گرایش تاریخی در فرهنگ سیاست خارجی چین قلمداد نمود.

در مورد توانایی سیاست خارجی چین باید گفت که در سپهر سیاست بین‌الملل قدرت کشورها از عوامل بسیاری تأثیر می‌پذیرد که قدرت اقتصادی تنها یکی از این عوامل است. قدرت اقتصادی به معنای وضعیت مطلوب اقتصادی یک کشور از لحاظ زیربنای توسعه صنعتی، منابع تأمین مواد غذایی، منابع تأمین انرژی، تسهیلات ارتباطات و مخابرات، تسهیلات حمل‌ونقل و راه‌های زمینی، دریایی، امکانات ترابری هوایی، تسهیلات ریلی و بندری و به‌ویژه جایگاه مطلوب

در ساختار اقتصاد- سیاسی جهانی می‌باشد. مهم‌ترین شاخص‌های پژوهش برای بررسی قدرت اقتصادی چین به شرح زیر است:

- دگرگونی‌ها در ساختارهای اقتصادی- سیاسی جهانی و جایگاه چین در آن

- توسعه یافتگی و توانمندی صنعتی چین

- توانمندی‌های مالی چین و حضور پررنگ این کشور در عرصه‌ی گردش سرمایه‌ی جهانی

- سهم فزاینده‌ی چین در عرصه مناسبات تجاری جهانی

چین تلاش می‌کند مدیریت نهادهای بزرگ بین‌المللی را بر عهده بگیرد. چین می‌تواند ماهرانه از قدرت و دیپلماسی اقتصادی خود استفاده می‌کند. قدرت چین از دهه‌ی ۱۹۹۰ رشد کرده است. چین نه تنها بزرگ‌ترین اقتصاد و بیشترین جمعیت دنیا را دارد، بلکه از لحاظ جغرافیایی نیز در موقعیت خوبی قرار گرفته و عمیقاً در ساختارهای بین‌المللی ریشه دوانده است.

درحالی‌که آمریکا و دیگر بازیگران اقتصاد جهانی تلاش می‌کنند تا خود را از نتایج خسارت بار بحرانی مالی سال ۲۰۰۸ رهایی بخشند، چین و رهبران آن در این فکر هستند که اقتصاد چین را به دو برابر حجم اقتصادی کنونی آمریکا تا سال ۲۰۲۵ برسانند. غیرمحمتمل است که بتوان به راحتی از قدرت فزاینده‌ی چین در نظام بین‌المللی آینده گذشت. آینده‌ی نظم بین‌المللی به حضور چین وابسته است. سازمان تجارت جهانی بدون عضویت چین سازمانی غیر کاربردی مانند جامعه‌ی بین‌المللی در دهه‌ی ۳۰ و ۴۰ نیمه‌ی اول قرن بیستم خواهد بود که بدون حضور آمریکا و شوروی و یا خروج سایر بازیگران بزرگ از آن ادامه‌ی حیات می‌داد اما کارایی نداشت؛ بنابراین آینده‌ی سازمان تجارت جهانی وابسته به مشارکت چین است. آمریکا نیز در این مسیر نمی‌تواند با توجه به سابقه‌ی حضور زودترش در آن، برای چین محدودیت ایجاد کند و یا از آن برای کنترل تجارت چین و یا تحریم آن استفاده کند (Farrell, 2015: 99-100).

چین و آسیا از یک تمدن کهن و خاصی برخوردار است که وجود چنین ظرفیتی امکان توسعه بیشتر چین خارج از مدل غربی را خواهد داد و قدرت یابی این کشور می‌تواند قواعد جهانی را تغییر داده و چین را به بازیگر مسلط در سیاست بین‌الملل تبدیل نماید. مدرنیته تنها توسط بازار و تکنولوژی تولید نمی‌شود، بلکه به وسیله تاریخ و فرهنگ نیز شکل داده می‌شود. ما باید منتظر یک مدرنیته متفاوت چینی باشیم. بحران مالی و اقتصادی سال ۲۰۰۸ میزان اعتماد به نفس ملی چین را

برای دنبال نمودن سریع پروژه‌های کلان خود به خصوص اصلاح و بازتعریف برخی از نهادهای بین‌المللی بالا برد. این کشور به نگارش یک استراتژی جامع دیپلماسی اقتصادی جهانی برای بیش از ۶۰ کشور جهان در قالب استراتژی «کمر بند و جاده» اقدام نمود، بانک توسعه زیرساخت آسیایی را ایجاد و برخی از متحدان سنتی آمریکا از جمله انگلستان را به آن وارد نمود و همچنین یوآن را به سبد ارزی صندوق بین‌المللی پول وارد کرد (زارع، ۱۳۹۶).

چین قدرتمندتر، توانمندی آمریکا در غلبه بر این کشور را مورد انکار قرار می‌دهد و دستور کار هدایت نظم بین‌المللی یا آسیایی را از کنترل آمریکا خارج می‌کند. در صورت تحقق این سناریو، روابط چین در حال صعود و قدرت‌های حافظ نظم موجود بین‌المللی به گونه‌ای روزافزون به سوی رقابت و تنش پیش خواهد رفت و مدیریت آن با دشواری‌های بیشتری مواجه خواهد شد. در واقع این سناریو مطابق با پیش‌بینی‌های نظریات سنتی معطوف به ظهور قدرت‌های بزرگ است. با رقابت آمیز شدن این روابط، طبیعتاً طرفین از ابزارهای مختلف برای حفظ یا تغییر نظم موجود بهره خواهند برد و قدرت‌های حافظ وضع موجود با تحکیم ائتلاف‌های موجود و گسترش دامنه‌ی آن‌ها تلاش خواهند کرد تا چین چالشگر را مهار کنند. از دیگر سو، چین نیز به موازات گسترش قابلیت‌های خود حوزه‌های جدیدی از منافع را تعریف خواهد نمود و نظم بین‌المللی را در حوزه‌های وسیع‌تری به چالش خواهد کشید (چگینی‌زاده، ۱۳۸۶: ۳۵).

آینده‌ی نظام حاکم بر قرن بیست و یکم تا حد زیادی چینی خواهد بود. مبنای اصلی این دیدگاه، رکورد قابل توجه چین در رشد اقتصادی پایدار است که به دهه ۱۹۸۰ برمی‌گردد که در سال ۲۰۱۲ چین را به دومین اقتصاد بزرگ جهان که به سرعت به آمریکا نزدیک می‌شود، تبدیل کرد. به علاوه شکوفایی اقتصادی چین با اعتماد به نفس سیاسی فزاینده‌ی آن و توسعه قدرت ساختاری آن هماهنگ بوده است. رشد چین با چشم‌انداز تضاد بین‌المللی تشدید شده و به احتمال بیشتر با تضاد و جنگ مرتبط شده است. علی‌الخصوص که انتقال سلطه به ندرت مسالمت‌آمیز است، هم به این دلیل که نیروی مسلط جدید به دنبال یک وضعیت نظامی و استراتژیک خواهد بود که با سلطه‌ی اقتصادی تطابق داشته باشد و هم به این دلیل که نیروی مسلط قدیمی بعید است که به راحتی به از دست دادن وضعیت و موقعیتش راضی شود. در مورد آمریکا و چین، این وضعیت به وسیله تفاوت‌های مهم سیاسی و فرهنگی و هم به دلیل وجود مسائل مناقشه‌آمیز مانند

تایوان و تبت، وخیم تر خواهد شد. علاوه بر این، درحالی که قدرت همیشه در فرایند انتقال قرار دارد، یک دوره ی ناپایدار از چندقطبی ظاهر خواهد شد که در آن دولت های متوسط ممکن است به تلاش برای رسیدن به قدرت تشویق شوند. جهانی اول و دوم، ممکن است به دلیل قرار گرفتن دنیا بین دو نیروی مسلط رخ داده باشد (رضایان قیه باشی و کاظمی، ۱۳۹۳: ۱۸۸).

به نظر می رسد با صعود چین در نظام بین الملل آینده ما با تغییر رهبری نظام مواجهه خواهیم شد. اگر چین، یک نیروی مسلط جدید باشد؛ نیروی مسلط جدیدی که همیشه آماده خواهد بود تا بیشتر ملاحظات اقتصادی را به جای ملاحظات استراتژیک مدنظر قرار دهد، آمریکا ممکن است به از دست دادن سلطه خود راضی شود، به این دلیل که این کار آمریکا را از زیر بار رهبری جهانی رها می سازد؛ درواقع، همان گونه که قبلاً انگلستان این کار را انجام داده است (رضایان قیه باشی و کاظمی، ۱۳۹۳: ۱۸۸).

چین جدا از استراتژی توسعه ی نظامی در نظام جهانی آینده، به دنبال کسب و به معرض نمایش گذاشتن قدرت نرم تر خود، یعنی قدرت اقتصادی و نه قدرت جنجال برانگیز نظامی در دستور کار خود است. باید گفت که چین هم اکنون از نمایش قدرت سیاسی خود - که کمی احتمال دارد مناقشه بر سر آن بین چین و سایر قدرت های جهانی به وجود آید - چشم پوشی می کند، به شرط اینکه به کسب و انباشت بیشتر قدرت اقتصادی این کشور در دنیا کمک کند؛ اما هم اکنون سیاست خارجی چین نشانه هایی دارد که از خروج از استراتژی رعایت وضعیت موجود و هنجارهایی که توسط آمریکا ایجاد شده اند، حکایت دارد. هر چند هنوز یک طرح ثابت برای نظم نوین جهانی ندارد، اما برای غلبه بر موانع ایدئولوژیکی ناشی از برتری قدرت نرم آمریکا، بر موازنه قوا، چندجانبه گرایی و بر استراتژی در اختیار گرفتن رهبری نظم جهانی تأکید خواهد کرد (Schweller and Xiaoyu, 2011: 42-72).

البته چین درک کرده است که با در اختیار داشتن قدرت اقتصادی است که می تواند به تولید ثروت در جهان پردازد و بدون هیاو بر سایر ابعاد قدرت خود بیفزاید. منطق این قدرت اقتصادی مبتنی بر بازار است که متمایز از منطق قدرت سیاسی و نظامی دولت هاست. منطق قدرت سیاسی و نظامی، یعنی قدرت کنترل بر نهادهای سیاسی و ابزارهای خشونت. به نظر این منطق اخیر، یعنی قدرت نظامی و سیاسی با بحث هویت و انتظارات جمعی یک جامعه در نقطه ی غیریت و دشمنی

قرار گیرد. این به این معناست که چین با پیگیری این سیاست قدرت (انباشت و نمایش قدرت سیاسی و نظامی) به راحتی در دشمنی برای مثال با آمریکا قرار می‌گیرد، اما چین با اتخاذ رفتار مناسب (پیگیری سیاست قدرت اقتصادی) فراتر از مسائل غیریت‌ساز، منافع اقتصادی و لنگ‌لنگان نمایش این قدرت را نیز دنبال می‌کند.

فرهنگ چینی و چالش نرم با آمریکا

فرهنگ یکی از عناصر مهم قدرت آمریکا است. اصولاً نیل به جایگاه هژمونی جهانی مستلزم برخورداری از قدرت رهبری معنوی و مشروعیت ایدئولوژیک در میان دیگر بازیگران محیط بین‌الملل است. قدرت و مشروعیتی که به دولت هژمون اجازه می‌دهد تا بدون نیاز به کاربرد ابزارهای سرکوبگرانه، اراده‌ی خود را بر همه‌ی اجزای سیستم تحمیل کرده و حاکمیت بلامنازعش را سایه‌گستر کند. صرف در اختیار داشتن توان بالای اقتصادی و نظامی جهت تحقق یک هژمونی تمام‌عیار کافی نیست، بلکه بازیگر هژمون باید قادر باشد از لحاظ فکری و فرهنگی نیز هدایت و رهبری سایر جوامع را در دست گیرد و با عالمگیرساختن جهان‌بینی و مرام سیاسی خود، عملکرد سلطه‌طلبانه‌اش را مشروعیت بخشد. می‌توان گفت مهم‌ترین کارویژه‌ی عوامل فرهنگی و ایدئولوژیک برای بازیگر هژمون این است که سرکردگی وی را در انظار عموم توده‌های جهانی پذیرفتنی جلوه دهند و برای او کسب رضایت و فرمان‌برداری کنند (پورااحمدی میبیدی و سعیدی، ۱۳۹۰: ۱۶۲).

چین در نظام جهانی آینده می‌تواند عناصر فرهنگی قدرت آمریکا را مورد چالش قرار دهد. به طور حتم، چین برای مقابله با هژمونی آمریکا در نظام جهانی آینده به جای بازی کردن با معیارهای گفتمان لیبرال دموکراسی، باید بازی را به هم بزنند، زیرا هرچقدر هم بامهارت در این بازی که غرب طراحی کرده شرکت کنند نهایتاً بازهم بازنده خواهند شد. چین برای طراحی و بسط قدرت نرم جدید خود به عنوان وسیله‌ای برای مشروعیت بخشیدن به راه متفاوت خود در این چارچوب تلاش خواهد کرد. دشوار است که چین رهبر نظم‌ی باشد که زمینه و چارچوب آن، فرهنگی غربی است، اما با تحولات فرهنگی ناشی از جهانی شدن و تبادلات «میان فرهنگی» آینده، چین راه غیرممکنی در پیش ندارد و می‌تواند با تقویت پایه‌های ذهنی قدرت (عناصر و مؤلفه‌های سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک) در کنار افزایش قدرت عینی (اقتصادی و نظامی)، جایگاه

هژمونی را در سرمایه‌داری جهانی بگیرد. هژمونی که هنجارها، نهادها، رویه‌های جهان‌شمول و قواعد رفتاری را برای دولت‌ها و سایر نیروها در عصر جهانی شدن سرمایه‌داری تعیین می‌نماید (پورحسن، احمدیان و قربانی، ۱۳۹۶: ۳۹-۵۴).

در نظام جهانی آینده، فرهنگ و قدرت نرم به یکی از مهم‌ترین جنبه‌های استراتژی خارجی چین تبدیل خواهد شد. از دیدگاه رهبران چین، هدف قدرت نرم فهم بهتر از چین توسط جهان و رد نظریه‌ی «تهدید چین»، تسهیل فهم بهتر از واقعیت اقتصادی-اجتماعی داخلی چین و متقاعد کردن جهان برای قبول و حمایت از صعود چین است (Li, 2009: 31).

هم‌اکنون چینی‌ها بر این باورند که رقابت میان قدرت‌های بزرگ در آینده به صورت رقابت مبتنی بر قدرت نرم است. یک قدرت بزرگ باید دارای قدرت‌های سخت و نرم باشد تا در سیاست بین‌المللی از انعطاف‌پذیری بالایی برخوردار باشد و موقعیت برتری را در رقابت بین‌المللی حفظ کند (Wang and Lu, 2008: 435).

منابع قدرت نرم چین بر سه عنصر قدرت نرم یعنی فرهنگ، ارزش‌های سیاسی و ماهیت و سبک سیاست خارجی مبتنی است. قدرت نرم چینی بر فرهنگ سنتی این کشور تأکید دارد. در حوزه فرهنگ ارزش‌هایی چون "جهان‌هماهنگ" با توجه به گسترش "دکترین مین" و ارزش‌های کنفوسیوسی، در حوزه اقتصاد جذابیت الگوی توسعه اقتصادی چین (اجماع پکن) و "سیاست حسن همجواری" در حوزه سیاست مورد توجه قرار می‌گیرد (الوند و عسکرخانی، ۱۳۹۳: ۱).

تمدن چین بزرگ‌ترین سرمایه‌ی قدرت نرم این کشور است. در میان عناصر تمدن چین، کنفوسیانیسم عامل مهمی است که ارزش‌ها و نگرش‌های چین را به شیوه‌ی متفاوتی از غرب نشان می‌دهد. کشورها در آسیا، خصوصاً آسیای شرقی با ارزش‌های کنفوسیانیسم مأنوس‌تر هستند. آیین کنفوسیوس در این منطقه معنایی برابر با حقوق بشر یا دمکراسی در غرب دارد. صعود چین، تعقیب ارزش‌های آسیایی بر پایه تمدن چین را حداقل در کشورهای آسیای شرقی ممکن می‌سازد. این ارزش‌ها شامل اهمیت خانواده به عنوان نقطه‌ی کانونی تشکیل ساختار اجتماعی، توجه به شرافت و قومیت‌ها، برتری گروه بر فرد، تأکید بر یگانگی، هارمونی و نظم و کار سخت، صرفه‌جویی و اهمیت آموزش است (Li, 2009: 25-26).

می‌توان چالش قدرت نرم آمریکا و حداقل رقابت فرهنگی چین با آن را یکی از محتمل‌ترین مسائل نظام جهانی آینده دانست. چین با قدرت از دیپلماسی عمومی به‌عنوان یکی از ابزارهای قدرت نرم استفاده خواهد کرد. هم‌اکنون پکن با شتاب زیادی عنوان اداره‌ی تبلیغاتی حزب را رسماً به اداره‌ی تبلیغات تغییر داد. علاوه بر این، اقداماتی چون افزایش دسترسی بین‌المللی رسانه‌ای، از جمله ارتقاء شبکه‌ی خبری آنلاین شین هووآ، گسترش روزنامه‌ی People's Daily و فعال‌تر کردن تلویزیون دولتی چین (CCTV) و رادیو بین‌المللی چین در خارج، برقراری و طراحی شبکه‌هایی از نشست‌های غیررسمی، هم در چین یا در جهان در حال توسعه، شرکت در فعالیت‌های بشردوستانه، از جمله به راه انداختن نسخه‌ی چینی سپاه صلح، کمک به قربانیان بلایای طبیعی مانند تسونامی، مبارزه با ایدز و حفظ محیط زیست، دیپلماسی رفاه، گسترش زبان و فرهنگ چینی، برنامه‌های کمک‌هزینه‌ی دولتی چین و تبادل برنامه‌ها نیز با نیت نفوذ بر افکار عمومی در خارج، جزئی از دیپلماسی عمومی چین محسوب می‌شود که اثری قابل توجه بر کشورهای در حال توسعه داشته است (الوند و عسکرخانی، ۱۳۹۳: ۱۱).

رهیافت صعود چین در نظام جهانی آینده و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

نظام آینده با رهبری احتمالی چین یا شکل‌گیری یک قطب قوی در برابر آمریکا، می‌تواند از نقش خود به‌عنوان ضامن همکاری و همگرایی تحت تأثیر نهادهای مشترک و با حمایتش از تحقق مؤثر موازنه‌ی روزافزون جهانی استفاده کند تا از یک‌جانبه‌گرایی آمریکا بر علیه ایران جلوگیری نماید. همچنین چین با ادامه رشد اقتصادی قابل توجه خود در دهه‌های آینده، رقابت امنیتی گسترده‌ای که پتانسیل جنگ را نیز دارد، افزایش خواهد داد. در این ارتباط، از آنجا که بیشترین تهدیدات امنیت ملی جمهوری اسلامی، متأثر از قدرت هژمونی آمریکا بوده است، بدون شک، درگیری نظامی آن با چین، رقابت و یا در یک نگاه حداقلی، چرخش به سمت شرق آسیا منجر به کاهش تهدیدات امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران خواهد شد.

رهبری آمریکا تاکنون مخاطرات جدی را به لحاظ ایدئولوژیکی و نیز نظامی و اقتصادی برای جمهوری اسلامی ایران به همراه داشته است؛ اما با افزایش قدرت چین و نقش آفرینی در نظام جهانی آینده با حرکت به سمت نظام چندقطبی، امکانی برای تداوم یک‌جانبه‌گرایی آمریکا وجود

ندارد. در چنین فضایی شکسته شدن سیستم بین‌المللی به دو قطبی یا در حالت ایده‌آل چندقطبی می‌تواند فشار را بر مسائل ایران و کلیت سیاست‌های کشور کاهش دهد. در فضای دو قطبی یا چندقطبی، امکان یک اقدام دسته‌جمعی علیه ایران عملاً کاهش می‌یابد. به لحاظ اقتصادی نیز شکسته شدن نظام بین‌الملل فضای مناسبی را برای از میان برداشتن تحریم آمریکا علیه ایران فراهم می‌کند. در این راستا باید گفت که تغییر نظام تک‌قطبی به رهبری آمریکا و افزایش قدرت بازیگران بزرگی همچون چین نخست می‌تواند از زیاده‌خواهی‌های تک‌قطب و رویکرد یک‌جانبه‌گرایی آن جلوگیری کند و در وهله‌ی بعد به تغییر رفتار تک‌قطب در شرایط موازنه قوا بیانجامد. یکی از پیامدهای مهم این تحولات برای جمهوری اسلامی ایران این است که می‌تواند بدون تحمل فشارهای آمریکا و در فضای توزیع قدرت، نقش منطقه‌ای و حتی جهانی خود را افزایش دهد. نتیجه‌ی دیگر، استفاده از مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی و به‌ویژه منابع عظیم نفت و گاز است که امکان بازیگری و نقش‌آفرینی بیش‌ازپیش ایران را در عرصه بین‌المللی فراهم می‌کند. نباید فراموش کرد که ایران دومین ذخایر گازی جهان را در اختیار دارد و درحالی‌که منابع کشف نشده نفتی عربستان تا حداکثر بیست سال آینده می‌تواند پاسخگوی نیازهای جهانی باشد، ایران به‌عنوان بزرگ‌ترین جایگزین این کشور خود را نشان داده است.

در این زمینه مولفه‌های مهم چرخه قدرت از جهت خیزش چین به جایگاه برتر نظام جهانی آینده در نسبت با آمریکا و نیز رویکردهای معطوف به توسعه نقش و جایگاه جمهوری اسلامی ایران به شرح ذیل تبیین می‌گردد.

افزایش فرصت‌های اقتصادی ایران

با صعود چین و حرکت هرچه بیشتر نظام بین‌الملل به سمت چندقطبی شدن سیاسی - اقتصادی در نظم جهانی آینده، فرصت بهتری برای پیشرفت ایران فراهم می‌آید. نظام تک‌قطبی با هژمونی همه‌جانبه و اقتصادی آمریکا به ضرر منافع اقتصادی ایران است. این نظم ایران را از جریان فن-آوری، دانش، سرمایه و مدیریت بین‌المللی بیرون نگاه می‌دارد؛ اما صعود چین با کاستن از هزینه‌های اقتصادی که تهدیدات سخت و نرم آمریکا و متحدانش بر گردن ایران نهاده‌اند و ایران را با تحمیل جنگ‌های نیابتی و تحریم‌های مختلف در معرض چالش‌های متعدد اقتصادی قرار دادند، موجب تمرکز برنامه‌های ایران بر اقتصاد و فرصت برای رونق آن خواهد کرد.

یکی از مهم‌ترین پیامدهای مثبت صعود چین، کاهش نفوذ قدرت‌های رقیب و متخاصم ایران از جمله آمریکا در منطقه خاورمیانه است. آمریکا همواره تلاش دارد که بر کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه فشار وارد کند که همه‌چیز بدون حضور ایران باشد. این امر به دلیل اولویت آمریکا بر ایران در سیاست خارجی این کشورها، می‌تواند بر ماهیت تصمیم‌گیری کشورهای منطقه نیز تأثیر بگذارد و آن‌ها را به دوری از ایران بکشاند. برای مثال تا پیش از برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) تحریم‌های اعمال شده توسط واشنگتن و فشار دیپلماتیک دائمی برای منزوی کردن ایران، هرگونه احتمال واقعی برای همسایگان ایران را برای به حداکثر رساندن تجارت احتمالی و معاملات سرمایه‌گذاری را از بین برده بود. در مقابل اگر کشور بزرگی نظیر چین بتواند دایره‌ی نفوذ خود را در این منطقه پیرامون ایران افزایش دهد و حتی بتواند اولویت اول سیاست خارجی این کشورها شود، به همان نسبت، کشورهای پیرامون در تصمیمات خویش آزادی عمل بیشتری حس خواهند کرد و با فراغ‌بال بیشتری می‌توانند به گسترش همکاری‌ها با ایران بیندیشند؛ زیرا بسیاری از این کشورها به لحاظ اقتصادی و تکنولوژیک به غرب و آمریکا، اسرائیل و ترکیه وابسته هستند. اگر جای پای چین در این عرصه گسترده شود، به نظر با توجه به اشتراکات فرهنگی ایران و بسیاری از این کشورها و نیاز این کشورها به موقعیت ارتباطی، شاید بتوان مناسبات دوجانبه و چندجانبه بهتری برای ایران در منطقه متصور بود؛ بنابراین باید با گسترش مناسبات تجاری و اقتصادی آن‌ها با چین و به دلیل فقدان تهدید آمریکا و مزیت نسبی، این کشورها به توسعه‌ی رابطه همکاری‌جویانه اقتصادی و تجاری با ایران خواهند پرداخت. در نتیجه توسعه‌ی اقتصادی بهتری را برای ایران می‌توان در نظر داشت.

همچنین، بعد دیگر نقش آفرینی چین در نظم جهانی آینده، توسعه‌ی مناسبات اقتصادی و تجاری جمهوری اسلامی ایران با این کشور است. ایران به‌عنوان کشوری انقلابی با ناعادلانه فرض کردن نظم موجود، به‌طور ضمنی و صریح به مخالفت با نظم آمریکایی و روند حاکم پرداخته و از همین رو آمریکا به‌عنوان یک هژمون خواهان حفظ وضع موجود، تلاش کرده که از طریق تحریم‌های اقتصادی - تسلیحاتی یک و چندجانبه، ایجاد اتحادهای منطقه‌ای، حمایت از گروه‌های مخالف نظام جمهوری اسلامی، معرفی ایران به‌عنوان یک کشور حامی تروریسم و ناقض حقوق بشر و در نهایت تهدید به حمله‌ی نظامی، امنیت ملی ایران را به خطر اندازد. بعد از

وقوع انقلاب اسلامی ایران و بروز روابط خصومت آمیز بین غرب و ایران، روابط این کشورها و مخصوصاً آمریکا با ایران محدود گردید. این محدودیت در روابط اقتصادی و تجاری نیز به وجود آمد. در واکنش به این شرایط، روابط اقتصادی ایران با کشورهای نظیر گروه بریکس افزایش یافت. در این میان، چین سهم عمده‌ای در صادرات و واردات ایران بر عهده گرفت و همین امر موجب گردید تا ایران از گروه غرب و آمریکا به سمت گروه کشورهای بریکس و چین حرکت نماید. همانطور که در بازارهای ایران دیده می‌شود، کالاهای چینی و آسیایی، سهم عمده‌ای را در اختیار دارند و پیش‌بینی می‌شود این روابط اقتصادی همچنان افزایش یابد شد (امیدی و رشید، ۱۳۹۴: ۱۴۹).

همچنین ایران به لحاظ دارا بودن ذخایر عظیم نفت و گاز و نیز احساس نیاز به تعامل با کشورهای بزرگ برای فائق آمدن بر انزوای کشور در صحنه بین‌المللی و بازیگری به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای، به دنبال ایجاد روابط متقابل می‌باشد. ابزار انرژی به‌عنوان یک منطق اقتصاد سیاسی می‌تواند در راستای منافع ملی کشور عمل نماید. کشور چین نیز به دلیل نیاز رو به تزاید خود در بخش انرژی برای توسعه‌ی صنعت خود، می‌تواند در راستای متنوع‌سازی واردات انرژی از منابع انرژی ایران استفاده نماید که نتیجه آن برای هر دو کشور به‌عنوان بازیگران عرصه‌ی نظام بین‌الملل همپوشانی نیازهای دوطرفه به‌عنوان یک سیستم است، که در نهایت ثبات سیستم دوجانبه را تقویت و تعادل را درون سیستم برقرار می‌نماید؛ این مهم موجبات گسترش مناسبات راهبردی دو کشور ایران و چین را فراهم می‌کند (دهقان و خداکرم، ۱۳۹۱: ۹۴-۹۵).

نقش آفرینی و صعود چین در نظم جهانی آینده می‌تواند تسریع بخش همکاری‌های اقتصادی میان ایران و کشورهای پیرامونی آن در طرح‌های نظیر احیای جاده‌ی ابریشم باشد. برای مثال، در ماه سپتامبر سال ۲۰۱۳، شی جین پینگ رئیس‌جمهوری چین در سفر خود به چهار کشور آسیای مرکزی از جمله قزاقستان، ترکمنستان، قرقیزستان و ازبکستان در سخنرانی خود در دانشگاه نظربایف قزاقستان ایجاد ناحیه اقتصادی جاده ابریشم را مطرح کرد و گفت: «به‌منظور تقویت ارتباط و همکاری اقتصادی بین اروپا و آسیا و فراهم کردن فضای بیشتر برای توسعه، ما می‌توانیم الگوی نوین و خلاقانه همکاری را ایجاد کرده و به‌طور مشترک ناحیه اقتصادی جاده ابریشم را ایجاد کنیم. این امر برای مردم کشورهای مسیر جاده ابریشم سود و شکوفایی فراوانی در پی

خواهد داشت» (Xi Jinping, 2013). جاده‌ی ابریشم به‌عنوان مدل چینی توسعه، تهدیدی جدی برای فرآیندهای هژمونیک جهانی آمریکا است. هدف پکن، دستیابی به یکپارچگی کامل بین کشورهای منطقه هارتلند است. سرمایه‌گذاری ۱۰۰۰ میلیارد دلار بیش از ده سال، چین امید دارد که همکاری اقتصادی منجر به حل اختلافات و اختلافات استراتژیک بین کشورها شود و توافقنامه‌های تجاری که به نفع همه طرف‌ها باشد را در پی داشته باشد (Pieraccini, 2017). تردیدی نیست که پیگیری طرح‌های بزرگ این چینی، به منزله‌ی ایجاد فرصت‌های عظیم همکاری میان ایران و دیگر کشورهای همسایه آن باشد.

تغییر نظم بین‌المللی و نقش آفرینی بیشتر ایران در مناسبات جهانی

با صعود چین به‌عنوان یک بازیگر مهم در نظام جهانی آینده، از طریق کم‌رنگ کردن نفوذ غرب بتدریج روند ادغام ایران در نظام بین‌الملل را بهبود خواهد بخشید. جمهوری اسلامی ایران به‌واسطه‌ی اختلافات بنیادین با غرب به رهبری آمریکا و نظم مسلط غربی، باید از قدرتمند شدن گروه بریکس به‌عنوان منتقدان این نظم، استفاده کرده و خود را به این گروه نزدیک کند. چین به‌عنوان یک بازیگر بزرگ، در تعدادی از مؤسسات و نهادهای جدید و قدیمی مانند سازمان همکاری شانگهای، بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا، طرح کمربند و جاده، بریکس و جی ۲۰ عضو است (Liangxiang, 2017). نهادهای جدید مانند بریکس که مدیریت و حمایت از ایجاد و تداوم آن با چین است، نوعی فرصت برای امنیت اقتصادی بیشتر ایران است. ایران باید خود را به این نهاد جدید نزدیک کند. چین به‌عنوان کشوری در حال توسعه، به دنبال شرکای جدید برای خود می‌باشد. کشوری که آمریکا و اروپا رقیب آن هستند و سعی دارند به‌نوعی توسعه‌اش را مدیریت کنند. چین در نظام جهانی آینده به‌مانند تشکیل بریکس تلاش می‌کند با کشورهایایی تعاملات داشته باشد که توسعه آن را بیشتر کند و رشد خود را تسریع بخشد و بازارهای جدیدی پیدا کند و شرکای جدیدی در صحنه بین‌المللی داشته باشد. ایران نیز می‌تواند چین را متقاعد کند که در بازسازی نظم بین‌المللی به همراه آن شرکت داشته باشد ایران در نظام جهانی آینده می‌تواند با حضور در جمع کشورهای نظیر بریکس و تقویت خودش، نقش آفرینی کند. با توجه به موقعیت اقتصادی، جغرافیایی و توانایی‌ها، ایران می‌تواند این کار را انجام دهد. نهادسازی‌های جدید و اصلاح نظام مدیریت اقتصاد جهانی از سوی چین فرصت بسیار خوبی برای

ایران و کشورهایی مثل ایران در نظام بین‌المللی است، زیرا می‌تواند بستری جهت فعالیت مؤثرتر در عرصه بین‌المللی، برای کشوری چون ایران باشد (مؤمنی، ۱۳۹۳).

چین در حال حاضر نقش سازنده‌ای در روابط ایران با نظام بین‌الملل غربی دارد. پکن خود را نسبت به توافق هسته‌ای (برجام) متعهد می‌داند و همچنان یکی از بازیگران عمده‌ی بین‌المللی است که از اجرای این قرارداد محافظت می‌کند. به نظر می‌رسد اگر جمهوری اسلامی ایران بیش‌ازپیش، حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و حتی امنیتی خود را به قدرت‌های در حال ظهور و در حال صعود نظام بین‌الملل و در رأس آن‌ها جمهوری خلق چین پیوند زند، از این طریق بهتر موفق می‌شود تا نگذارد آمریکا و غرب، ایران را در به چالش کشیدن نظام بین‌الملل دچار انزوا کنند؛ زیرا پیوند سیاسی، اقتصادی و امنیتی ایران با قدرت‌های نوظهور و در حال صعود موجب می‌شود که هرگونه انزوای ایران توسط غرب موجب ضرر و زیان این کشورها شود، لذا آن‌ها به غرب اجازه‌ی ترک تازی بیش‌ازحد را نخواهد داد.

توسعه و تقویت مناسبات دفاعی ایران با چین

با افزایش نقش چین در نظام جهانی آینده، باید انتظار داشت که حجم روابط تجاری ایران با چین افزایش یابد. این روابط اقتصادی، مقدمه‌ای بر روابط دیگر و حتی روابط امنیتی و نظامی خواهد بود. روابط اقتصادی خوب دو کشور ایران و چین، باعث بروز همکاری در سایر زمینه‌ها خواهد شد؛ برای مثال، در سال ۲۰۱۴ برای اولین بار در چهار دهه، یک ناو نیروی دریایی چین در جمهوری اسلامی ایران پهلو گرفت. مقامات نیروی دریایی ایران و چین در گفت‌وگوهایی که متعاقب آن صورت گرفت، موافقت کردند که یک رزمایش مشترک در خلیج فارس برگزار کنند. ناوگان نیروی دریایی ارتش آزادی‌بخش خلق چین، متشکل از یک کشتی نیروی دریایی چین به نام «چانگچون» و یک ناوچه به نام «چانگگ ژو» بود. در سال ۲۰۱۴ نیز ناوگان نیروی دریایی ایران برای اولین بار در چین پهلو گرفت.

این گونه روابط اقتصادی - دفاعی، مسلماً در آینده بیشتر خواهد شد. صعود چین به عنوان یک قدرت اقتصادی مسلم در نظام جهانی آینده و چالش‌های اقتصادی - نظامی آن برای آمریکا، باعث خواهد شد تا ایران برای کاهش فشارهای امنیتی خود در زمینه‌های مختلف و از سوی غرب و آمریکا، به سوی چین سوق پیدا نماید. این موضوع پس از برقراری تحریم‌های شدیدتر اقتصادی

در جریان پرونده‌ی هسته‌ای بیشتر به چشم می‌خورد؛ البته این امر بدین معنا نیست که ایران امنیت خود را در سایه‌ی چین ببیند، همان‌طور که چین نیز حاضر نیست به خاطر روابط خود با ایران، خصومت هر چه بیشتر غرب و آمریکا را برانگیزد. با این حال، روابط مزبور و تغییر سیستم به نفع چین در سال‌های آینده، پکن را به بازیگر مهمی در معادلات ایران و غرب تبدیل خواهد کرد. همان‌طور که این تغییر در سیستم، اثری کلی بر تک‌تک اجزای آن دارد، بر روی ایران نیز اثرگذار خواهد بود و به دلیل روابط گسترده‌ی تجاری میان ایران و چین، تأثیرات مزبور بیشتر خواهد شد (امیدی و رشید، ۱۳۹۴: ۱۵۲).

در دوران بعد از انقلاب اسلامی، چین یکی از مهم‌ترین کشوری بوده که در حوزه‌های مختلف دفاعی به همکاری با ایران پرداخته و حجم این همکاری‌ها در مقاطعی نیز با اعتراض طرف‌های غربی به خصوص آمریکا مواجه شده است. هرچند هم‌اکنون علی‌رغم شکل‌گیری انتظارات فراوان در سطح افکار عمومی بین‌المللی و نیز در ایران مبنی بر روابط گسترده پکن و تهران در این حوزه، واقعیت‌ها و روندهای موجود نشان می‌دهد که روابط دفاعی دو کشور با تأکید بر دو حوزه هسته‌ای و روابط نظامی و موشکی با نوسان همراه بوده و در یکی دو دهه اخیر با کاهش نیز مواجه بوده است، اما این امر ریشه در تکثر عقلانیت استراتژیک چین و تسلط نسبی عقلانیت پراگماتیستی از آغاز هزاره جدید داشته است. هم‌زمان با روند گسترش اصلاحات در چین و تکثر هویت‌های بین‌المللی این کشور، زمینه هویت واقع‌گرایی و تقویت گفتمان‌های هویت قدرت‌های بزرگ و چندجانبه‌گرا باعث شد تا چین در زمینه اشاعه هسته‌ای با منطق پراگماتیسم به اتخاذ مواضع پردازد؛ منطقی که بر اساس آن چین هم به‌عنوان یک قدرت مسئول نسبت به پیامدهای ناشی از اشاعه هسته‌ای حساس است، هم به‌عنوان یک دولت - ملت منافع خود را در محدود بودن کشورهای دارای سلاح هسته‌ای می‌داند و هم به‌عنوان یک کشور در حال توسعه ضمن توجه به ضرورت بازنگری در معاهده عدم گسترش، به استفاده این کشورها از فناوری هسته‌ای به‌مثابه «حق» توجه دارد. در همین راستا، تکثر این عقلانیت استراتژیک و تفوق نسبی عقلانیت پراگماتیستی در اندیشه دفاعی - امنیتی چین، مهم‌ترین عاملی بوده که همکاری‌های دفاعی و هسته‌ای چین با ایران را در دوران بعد از انقلاب اسلامی از خود متأثر کرده و فراز و فرودهای دو دهه نخست بعد از انقلاب و ثبات نسبی در یک دهه اخیر در الگوهای رفتاری چین

در قبال همکاری با جمهوری اسلامی ایران در همین چارچوب قرار می‌گیرد. این سیاست برای رهایی از فشارها و تهدیدات غربی این استراتژی را پیگیری می‌کند (ارغوانی پیرسلامی، ۱۳۹۵: ۱۶۸-۱۶۹)، اما نباید همین انتظار را در آینده‌ی نظم جهانی که چین قدرتش به‌طور نسبی افزایش یابد، داشت؛ زیرا در آن زمان چین با فراغ‌بال بیشتری مناسبات امنیتی و نظامی خود را با ایران توسعه خواهد داد. ایران با توسعه‌ی مناسبات امنیتی و نظامی با یکی از قطب‌های پر قدرت نظام جهانی آینده تلاش خواهد کرد که تهدیدات امنیتی ملی ناشی از آمریکا را بر علیه خود کاهش دهد و فضای را برای مشارکت بیشتر خود به‌عنوان یک قدرت بزرگ منطقه‌ای فراهم کند.

خروج آمریکا از خلیج فارس و توسعه نفوذ ایران در منطقه

همان‌طور که از سطح تهدیدات سخت امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران ناشی از حضور آمریکا در خاورمیانه کاسته می‌شود، به همان نسبت با چرخش ناگزیر آمریکا به‌سوی چین و شرق آسیا باید شاهد ایجاد فضای مانور برای نیروی دریایی ایران باشیم. افزایش قدرت نیروی دریایی چین در مقابل آمریکا که سلطه‌ی آن بر اقتصاد و انرژی دنیا تا حد زیادی به آن اتکا داشت، چالش‌های و هزینه‌های متعددی در پی خواهد داشت. پیامد آن هرچه باشد، یکی از مهم‌ترین اثرات امنیتی آن، ایجاد فضای مانور بیشتر برای ایران در خلیج فارس است. آمریکا ناچار خواهد شد که بیشتر بر شرق آسیا و چین سرمایه‌گذاری کند. در نتیجه ایران بهتر و با عملکرد درست در راستای توسعه‌ی نیروی دریایی خود در خلیج فارس گام خواهد برداشت. اصولاً جمهوری اسلامی ایران برای نشان دادن اقتدار و بهره‌برداری از دریاها در جهت توسعه کشور، توجه به یک نیروی دریایی راهبردی را بیشتر مدنظر قرار می‌دهد. هرچند نیروی دریایی ایران در مقابل نیروی دریایی و فناوری غربی برتری ندارند، اما با چالشی که ظهور نیروی دریایی چین برای آمریکا ایجاد می‌کند، نفوذ و قدرت نیروی دریایی ایران در محیط‌هایی مانند تنگه هرمز، خلیج فارس و دریای عمان بیش از پیش گسترش پیدا می‌کند.

در یک ادعای حداقلی، ماهیت نظم جهانی آینده را نظام دوقطبی یا چندقطبی رقم خواهد زد، در نتیجه، ظهور ایران در خاورمیانه آینده‌ی نظام منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار خواهد داد. به عبارت بهتر، بازیگران منطقه‌ای نقش‌آفرینی مهمی در نظام جهانی آینده خواهند داشت. با افزایش نقش منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، امنیت ملی این کشور نیز بهتر تأمین خواهد شد.

هم‌اکنون چین، از نقش منطقه‌ای ضد هژمون جمهوری اسلامی ایران حمایت می‌کند. از یک سو اهمیت ژئوپلیتیکی ایران و قرار گرفتن آن میان خلیج فارس و دریای خزر و از سوی دیگر ذخایر غنی انرژی ایران و سوم اختلاف‌های عمیق ایران با غرب و حضور آمریکا به‌عنوان تضعیف‌کننده‌ی نقش کلیدی منطقه‌ای ایران در خلیج فارس، سبب شده تا چین توجه خاصی نسبت به ایران و رفتار با این کشور داشته باشد. اگرچه رهبران چین کاملاً موافق بلندپروازی‌ها در سیاست‌های کلامی و عملی ایران در سطح منطقه‌ای و جهانی نیستند، اما تلاش دارند تا ایران را در شرایط بحرانی تنها نگذارند (دهقانی فیروزآبادی و فرازی، ۱۳۹۰: ۱۳۲).

به نظر می‌رسد که جمهوری اسلامی ایران بتواند در استراتژی بلندمدت چین در خاورمیانه نقش بسیار مهمی را ایفاء کند و این مسئله نیز به افزایش جایگاه ایران نه تنها در منطقه، بلکه در عرصه‌ی بین‌المللی کمک خواهد کرد. در این راستا ذکر این نکته هم لازم است که پژوهشگران مسائل چین، وزن ایران را در استراتژی خاورمیانه‌ای چین، همانند وزن رژیم صهیونیستی در استراتژی خاورمیانه‌ای آمریکا می‌دانند و از آن با عنوان اسرائیل چین یاد می‌کنند. منابع غنی نفت و گاز، پیوستگی جغرافیایی به چین از طریق متحد دیرینه این کشور یعنی پاکستان، نزدیکی جغرافیایی به آسیای میانه و قفقاز، موقعیت جغرافیایی در تنگه هرمز و خلیج فارس و وجود برخی سیاست‌ها همچون مخالفت با آمریکا و برخورداری از فرهنگ و تمدنی غنی، سبب شده تا رهبران و سیاست‌گذاران چین حساب ایران را تا حدودی از سایر کشورهای خاورمیانه جدا کنند (دهقانی فیروزآبادی و فرازی، ۱۳۹۰: ۱۳۸).

به‌طور کلی، صعود چین به‌عنوان یک حوزه ژئوپلیتیکی مستقل از وضعیت اقماری در قاره اوراسیا و حاشیه آسیا - پاسیفیک در نظم جهانی آینده سبب خواهد شد که این کشور بیشتر تلاش کند که در پاسخ به نفوذ اقتصادی و نظامی آمریکا به سمت ایران نزدیک شود. ظهور حوزه‌های جدید ژئوپلیتیکی و مطرح شدن پیکره‌های منطقه‌ای، گروه‌بندی‌های منطقه‌ای و روابط جدید با حوزه‌های اطراف و این بار نه به شکل دوران جنگ سرد که گروه‌بندی‌های منطقه‌ای عمدتاً سرنوشت نظامی داشتند و از بیرون تحمیل می‌شوند، جایگاه ایران در منطقه و در معادلات جهانی در دوره جدید تقویت خواهد شد (هادی‌زاده و عزتی، ۱۳۹۳: ۱-۸).

چین چند دهه است که رقابت آرام، اما جدی خود را با آمریکا شروع کرده است و به‌رغم تمرکز بر مؤلفه‌های اقتصادی قدرت، تلاش دارد همه‌ی عناصر قدرت خود را تقویت کند. به‌رغم اینکه ادعای رقابت خود را با آمریکا رسماً اعلام نمی‌کند و دهه‌هاست که آرام کار خویش را پیش می‌برد، اما شکی نیست که این افزایش قدرت، برتری آمریکا را زیر سؤال می‌برد. بی‌تردید، این برتری و یا توازن قدرت چین با آمریکا، به نفع ایرانی است که چندین خصومت با هم دارند. چین در چند دهه اخیر مناسبات نزدیک با ایران داشته است. ایران تلاش دارد تا از این همکاری، موازنه‌ی ژئواستراتژیکی در مقابل آمریکا ایجاد و چالش ایده‌آلی برای منافع خود به وجود آورد. ایران و چین با داشتن پیشینه‌ی تاریخی درازمدت، نظام بین‌المللی تحت سلطه‌ی کشورهای غربی و آمریکا را ایده‌آل نمی‌دانند. جمهوری اسلامی ایران، دولت چین را به‌عنوان یک متحد بالقوه علیه آمریکا در نظر می‌گیرد و پکن نیز ایران را به‌عنوان یک شریک بالقوه برای محدود کردن نفوذ آمریکا در خاورمیانه می‌بیند (Harold and Nader, 2012). همچنین هرچه قدرت چین در مقابل آمریکا افزایش پیدا کند، به نفع ایران است، زیرا به‌عنوان یکی از حامیان دیپلماتیک ایران در کنار روسیه در عرصه‌ی بین‌الملل عمل می‌کند.

۵- حل و فصل مسالمت آمیز مشکلات آمریکا با ایران

ایران در منطقه غرب آسیا، جنگ‌های مستقیم و غیرمستقیمی را تجربه می‌کند که از سوی آمریکا اعمال شده‌اند. آمریکا در چند دهه گذشته بیشترین تهدیدات و ناامنی‌ها را بر علیه امنیت ملی ایران به راه انداخته است.

قدرت ایدئولوژیکی که به‌وسیله آمریکا برای ایجاد فضای نفوذ و محدود ساختن نخبگان در خاورمیانه به کار گرفته شده است، منجر به یک ایدئولوژی و گفتمان تقابلی شده است که هزینه‌های زیادی بر گردن ایران انداخته است. اگر آمریکا قادر به ارائه چتر ایدئولوژیکی نباشد، زوال تدریجی آن فراهم می‌آید و دولت‌های خاورمیانه هرچه بیشتر سیاست خارجی‌شان را به سمت چین در اقتصاد نفتی هدایت می‌کنند. در این صورت یکی از نگرانی‌ها و یکی از دغدغه‌های امنیت ملی ایران از میان خواهد رفت. چین با جایگزینی و یا موازنه‌سازی می‌تواند از جهانی شدن به رهبری آمریکا جلوگیری کند. چیزی که ایران به‌عنوان گسترش نفوذی فرهنگی و

ایدئولوژیکی آمریکا نگاه می‌کند و هیچ‌گاه با آن موافق نبوده است و این امر می‌تواند اقدامات و هزینه‌های ایران بکاهد.

بنابراین آمریکا دو رویکرد مذاکرات دیپلماتیک و سیاست مهار را به‌طور هم‌زمان در مورد ایران دنبال می‌کند. به نظر می‌رسد که با چالش قدرت آمریکا از سوی چین، این کشور به حل و فصل تعارضات در زمینه‌های مختلفی به‌مانند برجام تن درخواهد داد. آمریکا برای آن که ایران را از چین دور کند و هم اینکه به‌نوعی تهدیدات ایران را بر علیه دولت‌های متحد خود از جمله اسرائیل کم کند، ناچار است که با راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز به حل و فصل اختلافات با ایران بپردازد و به‌این ترتیب، هزینه‌های ناشی از آن را کم کند.

۶- کاهش تهدیدات نرم فرهنگی علیه ایران

یکی از تهدیدات خطرناک نظام حاکم بر دنیا و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، ابزارهای فرهنگی آمریکا است که هژمونی سیطره‌جوی آن را در سراسر محیط بین‌الملل بسط داده و تفوق فرهنگی و ایدئولوژیک او را به‌گونه‌ای نرم و غیرمستقیم به دیگر جوامع بشری از جمله ایران تحمیل می‌کنند. این ابزارها از جمله رادیو و تلویزیون، مطبوعات، اینترنت، شبکه‌های ماهواره‌ای، سینما و دیگر رسانه‌های ارتباط جمعی که در حقیقت واسطه‌ی انتقال فرهنگ و ایدئولوژی هستند، شاهراه‌های ارتباطی سهل‌الوصولی ایجاد می‌کنند که بسته‌های فرهنگی را در چهارسوی عالم می‌پراکنند و حتی دورافتاده‌ترین نواحی را نیز تحت پوشش شبکه‌ی توزیع خود قرار می‌دهند (پوراحمدی میبدی و سعیدی، ۱۳۹۰: ۱۶۳). جمهوری اسلامی ایران امروز در معرض تهدیدات فرهنگی قدرت آمریکا است؛ اما با تقویت قدرت چین، ما شاهد کاهش قدرت نرم آمریکا خواهیم بود. در واقع، قدرت فرهنگی چین، یک بدیل و جایگزین دیگری در برابر فرهنگ آمریکایی به وجود خواهد آورد. می‌توان پیش‌بینی کرد که در این شرایط که فرهنگ قدرت هژمون مورد چالش قرار گیرد، از فریبندگی و جذابیت آن نیز نزد مردم ایران کاسته گردد.

تردیدی نیست در زمانی که قدرت ایدئولوژیک و فرهنگی آمریکا در نظام جهانی آینده به چالش گرفته شود، تهدید این‌چنینی برای جمهوری اسلامی ایران وجود نخواهد داشت و یا به حداقل خواهد رسید. بدون شک زمانی که کعبه‌ی آمال روشنفکران ایرانی از سوی آمریکا

برداشته شود و قدرت نرم و معنوی یک بازیگری جدید در نظام جهانی آینده فراهم آید، شرایط بهتری برای بسط فرهنگ جمهوری اسلامی ایران به وجود می‌آید.

بدیهی است اگر عناصر فرهنگی آمریکایی، یعنی فرهنگ مبتنی بر لیبرال دموکراسی درست کار نکنند، امید بیشتری به یک جهان چند فرهنگی وجود خواهد داشت. جهان چند فرهنگی که یکی از آن‌ها فرهنگی غنی چینی باشد و توانایی و ابزارهای بیشتری برای رقابت و مغلوب کردن فرهنگ آمریکایی داشته باشد، زمینه بهتری برای بسط فرهنگ ایرانی-اسلامی حداقل در منطقه‌ی پیرامون فراهم می‌کند.

بررسی نگرش بازگشت مجدد دین به عرصه فرهنگ عمومی، وضعیت تاریخی نوینی را برای جایگاه ایران در نظام جهانی آینده در قرن بیست و یکم رقم می‌زند. این امر فرصت تاریخی نوینی برای حرکت فرهنگی و تمدنی معنویت و بخصوص دین اسلام پدید آورده است. جهان، هم از جنبه روحی و عاطفی برای پر کردن خلأ معنوی و اخلاقی خود به دین روی آورده است و هم از جنبه فکری و معرفتی و با اذعان به ناکارآمدی‌های ایدئولوژی لیبرال دموکراسی، سامان‌زدگی را در نظریه‌هایی با رویکرد فرهنگی، اخلاقی و معنوی جستجو می‌کند و ظرفیتی نوین برای پیام دین، به‌ویژه دین اسلام، پدید آورده است که در سایه آن هم توده‌های مردم و هم نخبگان جامعه می‌توانند با آموزه‌های دینی آشنا شوند. اسلام، در حکم کامل‌ترین دین، توانایی ساماندهی و مخاطب قرار دادن همه ملل و فرهنگ‌های مورد حمله جهانی شدن مصطلح را دارد. در بررسی اسلام، به‌وضوح می‌توان یافت که این آئین الهی و آخرین فرو فرستاده خداوند متعال به دلیل برخورداری از یک نظام صحیح اجتماعی، توانایی لازم برای سامان بخشی جوامع را دارد. چرا که دین هم در خلق ارزش‌هایی نقش دارد که رفتار اجتماعی مردم را در سرزمینی مشخص رقم می‌زند و هم در سلسله‌مراتب ارزش‌های اجتماعی ایفای نقش می‌کند و دین است که ارزش‌های غایی را تعیین می‌کند (جلالی مقدم، ۱۳۷۹: ۳۸). با افزایش اهمیت دین، باید شاهد افزایش جذابیت الگوی نظام سیاسی جمهوری اسلامی در جهان سوم و یا حداقل در منطقه‌ی پیرامون خاورمیانه باشیم. به‌طور کلی، انقلاب اسلامی با گشودن راه سوم در مقابل دو الگوی رایج لیبرالیستی و سوسیالیستی در نظام بین‌الملل می‌تواند با نظم بین‌الملل مادی گرایانه به مقابله برخیزد و

به فرهنگ‌سازی در زمینه‌های استقلال‌طلبی و استعمارستیزی در میان ملت‌های جهان سوم مبادرت نماید (دهشیری، ۱۳۸۲: ۶-۱۸).

همچنین جمهوری اسلامی بهتر می‌تواند در حوزه «موازنه نرم» در مقابل آمریکا در مناطق پیرامون خود به موفقیت دست یابد. برای مثال، ایران با وجود همه محدودیت‌ها و فشارهای بیرونی از ناحیه سیاست‌های آمریکا، کوشش فراوانی می‌کند پیوندهای فرهنگی و تاریخی خود با منطقه آسیای مرکزی را احیا کند. در واقع، حوزه فرهنگی و تمدنی به‌عنوان مهم‌ترین عامل نفوذ و به عبارتی بهتر «مزیت نسبی» ایران در منطقه آسیای مرکزی است. هم‌اکنون، انتشار و توزیع کتاب‌های فارسی‌زبان به‌ویژه در حوزه شعر و ادبیات به موازات برگزاری نمایشگاه کتاب و همکاری میان فرهنگستان‌ها، دانشگاه‌های ایران (تبادل استاد و دانشجو) و مراکز مختلف ایران‌شناسی، همکاری‌های متعدد هنری در حوزه‌های مختلف تئاتر، موسیقی و سینما، برگزاری نمایشگاه‌های فرهنگی، راه‌اندازی شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی، تارنماهای خبری و درنهایت ایجاد مراکز و نمایندگی‌های متعدد فرهنگی و دینی از جمله مهم‌ترین مساعی ایران برای احیای جایگاه فرهنگی و تمدنی خود در منطقه آسیای مرکزی بوده است (سنایی، ۱۳۹۰: ۳۰۴-۳۵۱).

البته تحریک و بزرگنمایی تهدیدات بسط فرهنگی ایران از سوی آمریکا از مسائلی نظیر ترویج مذهب شیعه و اسلام سیاسی، تاکنون ایران نتوانسته است به‌صورت جدی از ظرفیت‌ها و پیوندهای تاریخی و فرهنگی خود با منطقه آسیای مرکزی بهره‌گیرد (کریمی و کوزه‌گر کالجی، ۱۳۹۳: ۱۳۸)، اما یک جهان چند فرهنگی با همکاری چین، شرایط استفاده از مهم‌ترین مزیت‌های نسبی برای نفوذ ایران در منطقه آسیای مرکزی و نیز اجرای «موازنه سازی نرم» در مقابل قدرت‌های فرا منطقه‌ای و منطقه‌ای همچون آمریکا و ترکیه را تسهیل می‌کند.

۷- کاهش تهدیدات حقوق بشری

در نظام جهانی آینده، زمانی که ایدئولوژی قطب‌های متضاد موجب توسعه‌ی نوعی فرهنگ و رژیم حقوقی کثرت‌گرا شود، تهدید و فشار حقوق بشری کمتری بر ایران می‌آید. ایران با فراغ‌بال بیشتر می‌تواند از مدل اسلام سیاسی خود دفاع کند و با حقوق بشر و دموکراسی لیبرال امریکایی با مخالف برخیزد. ایران خود را پایبند به‌نوعی تفسیر از حقوق بشر و دموکراسی می‌داند که برخاسته از اسلام است و در بسیاری از جهات تلاش می‌کند قوانین شریعت مبتنی بر تفسیر شیعه را توسعه

دهد. در این میان ممکن است زیاد پایبند به الگوی غربی از حقوق بشر و دموکراسی نباشد. در نتیجه باید گفت که اسلام سیاسی ایران تفسیر خاصی از حقوق بشر و دموکراسی ارائه می‌دهد که مرزبندی هویتی روشنی با تفسیر سکولار غالب بر غرب دارد؛ بنابراین، چالش نرم چین با آمریکا و بسط ارزش‌های آسیایی به‌عنوان یک مدل سیاسی و یک تفسیر از نوع حکومت می‌تواند تلاش آمریکا را برای نفوذ به کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه و ایران و ترویج تفسیر لیبرالی رایج این کشور از حقوق بشر و دموکراسی به آن‌ها به‌عنوان یک نوعی تأثیرات منفی برای ایران بکاهد.

نتیجه‌گیری

پیش از این از ماکیاولی گرفته تا مورگنتا و والتز، این‌گونه استدلال می‌کردند که قدرت یک کشور در سپهر جهانی و به‌تبع آن تأثیرگذاری‌اش بر تحولات جهانی به جایگاه مناسب آن از لحاظ نظامی بازمی‌گردد. در دهه‌های اخیر بر مؤلفه‌های متعدد قدرت از جمله عناصر فرهنگی و اقتصادی تأکید می‌شد. در مورد چین اینکه این کشور عمدتاً فاقد ابزارهای قدرت ایدئولوژیک و فرهنگی قدرتمند است، اما با این وجود، نقش بسیار مهمی در تحولات سیاست جهانی دارد. ویژگی‌های جغرافیایی، سیاسی-امنیتی، فرهنگی و اقتصادی چین به‌گونه‌ای است که فهم سیاست خارجی این کشور را پیچیده می‌کند. در مقطع کنونی، این مؤلفه‌های اقتصادی هستند که بر سیاست خارجی چین تأثیر اساسی می‌گذارند، اما به‌طور قطع در آینده نزدیک، نقش متغیرهای سیاسی-فرهنگی و امنیتی-نظامی را برجسته می‌یابیم.

با صعود چین در نظام جهانی آینده، این کشور از سازوکارهای مختلف سیاسی، دیپلماتیک، اقتصادی، نظامی و فرهنگی برای پیشبرد منافع خود بهره می‌گیرد. نقطه‌ی قوت و یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های سیاست خارجی نوین چین این است که اهداف میانه و قابل تحقق را انتخاب و از آرمان‌گرایی اجتناب می‌نماید. پکن بر اساس این منطق و با این اعتقاد که چین تبدیل به قدرتی بزرگ نخواهد شد، مگر با اقتصادی قدرتمند، به اقتصادی کردن سیاست خارجی مبادرت کرد و دیپلماسی اقتصادی را به‌طور جدی در دستور قرار داد. این دیپلماسی سازوکاری برای مشارکت هرچه فعال‌تر پکن در تصمیم‌سازی‌های بین‌المللی شد. جایی که قدرت نظامی و عضویت دائم در شورای امنیت قادر به ایفای چنین نقشی نبودند. افزون بر این، اقتصادی سازی سیاست خارجی، با

توجه به رشد مستمر و نسبتاً باثبات اقتصاد چین در دهه‌های اخیر و ضعف اقتصادی رقبای آن اهمیتی دوچندان یافت.

چین در نظام جهانی آینده نه تنها مؤلفه‌های اقتصادی، بلکه عناصر فرهنگی سیاسی یا نقش ایدئولوژیک قدرت هژمونیک آمریکا را با چالش مواجه می‌کند، همچنین با توانمندی‌های اقتصادی عظیمی که دارد، توانایی این را دارد، برنامه‌های جاه‌طلبانه نظامی و امنیتی خود را به نیز به آزمون بگذارد. در این راستا، جمهوری خلق چین راهبرد توسعه‌ی قدرت نظامی خود را با جدیت در نظم جهانی آینده دنبال می‌کند.

به نظر می‌رسد با به چالش کشیده شدن قدرت هژمونی آمریکا در نظم جهانی آینده که در اثر عملکرد درست عناصر و مؤلفه‌های قدرت چین به وجود می‌آید، تهدیدات امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران نیز کاهش و یا برطرف شوند. چین با جایگزینی و یا موازنه سازی می‌تواند از جهانی شدن به رهبری آمریکا جلوگیری کند. چیزی که ایران به‌عنوان گسترش نفوذی فرهنگی و ایدئولوژیکی آمریکا نگاه می‌کند و هیچ‌گاه با آن موافق نبوده است و این امر می‌تواند اقدامات و هزینه‌های ایران را بکاهد. قدرت ایدئولوژیکی که به‌وسیله آمریکا برای ایجاد فضای نفوذش و محدود ساختن نخبگان در خاورمیانه به کار گرفته شده است، منجر به یک ایدئولوژی و گفتمان تقابلی شده است که هزینه‌های زیادی بر گردن ایران انداخته است. تهران با عدم کارایی عناصر فرهنگی قدرت هژمون و در زمانی که الگوی لیبرال دموکراسی با تبدیل شدن چین به‌عنوان یک مدل دیگر توسعه، جذابیت امروزی را در نظام جهانی آینده نداشته باشد، با فراغ بال به توسعه‌ی ایدئولوژی و الگوی اسلام سیاسی در منطقه خواهد پرداخت. نباید این نکته را فراموش کرد که رهبران جمهوری اسلامی ایران همواره تهدیدات نرم آمریکا را پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ در ذهن داشته‌اند و همواره الگوی اسلام سیاسی را در معرض تهدید ایدئولوژیک این کشور دیده‌اند؛ بنابراین با حضور پر قدرت فرهنگی چین در نظام جهانی آینده، تهدیدات نرم آمریکا برای امنیت ملی جمهوری اسلامی تا حد زیادی کم‌رنگ خواهد شد. همچنین جمهوری اسلامی ایران در نظام جهانی آینده با حضور چند فرهنگ قدرتمند به‌جای یک فرهنگ لیبرال دموکراسی مبتنی بر خردگرایی و سکولاریسم، شرایط بهتری برای توسعه‌ی مدل حقوق بشر خود خواهد دید.

در بعد دیگر، آمریکا در نظم جهانی که در آن باید همه‌ی تلاش خود را بر سرمایه‌گذاری برای رقابت با چین بگذارد، دیگر توانایی این را ندارد که هر بار تهدیدات و بهانه‌های واهی برای مقابله با ایران درست کند. هم‌اکنون بعد از توافق هسته‌ای (برجام) می‌بینیم که آمریکا با هزینه‌تراشی بی‌مورد، در صدد تحریم مجدد اقتصادی ایران است؛ اما اگر در جهان چندقطبی و یا دوقطبی قرار بگیریم این کشور باید تلاش کند ایران را به‌سوی خود جذب کند. در واقع، آمریکا جمهوری اسلامی ایران را از دید تهدید نخواهد دید. در غیر این صورت و با شرایط فعلی معادلات بین‌المللی، ایران در اردوگاه چین قرار خواهد گرفت.

همچنین در نظم جهانی آینده که کنترل مکانیسم‌های اقتصادی آن از عهده‌ی آمریکا خارج شود، این کشور آن‌چنان قدرت در نهادهای بین‌المللی نخواهد داشت که به بهانه‌های مختلف به تحریم ایران پردازد. برای مثال، هرچند گاهی شاهد آن هستیم که چین سیاست خارجی پراگماتیستی اتخاذ کرده است، اما با این وجود تلاش می‌کند که بحران‌های بین‌المللی ایران را کاملاً تنها نگذارد تا توسط آمریکا و متحدانش بلعیده شود. این کشور در آینده به موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک ایران بیشتر نیاز پیدا خواهد کرد که در نتیجه، باید حمایت بیشتر چین را در نهادهای بین‌المللی از ایران شاهد باشیم.

در نظم جهانی که چین با قدرت نظامی خود، نظامی دوقطبی یا چندقطبی در برابر آمریکا شکل دهد، دیگر جایی برای اقدامات یک‌جانبه و تهدیدات سخت برای امنیت ملی جمهوری اسلامی وجود نخواهد داشت. اگر چین قدرت نظامی خود را افزایش دهد، به همان نسبت تلاش می‌کند به توسعه‌ی مناسبات امنیتی - نظامی با نقاط مختلف دنیا پردازد و به رقابت نظامی با آمریکا پردازد.

فهرست منابع

- ارغوانی پیرسلامی، فریبرز (۱۳۹۵)، «عقلانیت استراتژیک چین و روابط دفاعی - امنیتی با ایران»، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره ۲۱، ص ۱۵۹-۱۹۴.
- الوند، مرضیه السادات و عسگرخانی، ابومحمد (۱۳۹۳)، «کارویژه های قدرت نرم در سیاست خارجی چین»، پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل، شماره ۵، ص ۱-۲۵.
- پوراحمدی میبیدی، حسین و سعیدی، روح‌الامین (۱۳۹۰)، «رابطه فرهنگ و هژمونی در عرصه ی جهانی: رویکردی گرامشینیستی»، رهیافت های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۲۸، ص ۱۴۳-۱۷۸.
- پورحسن، ناصر؛ احمدیان، سجاد و قربانی، وحید (۱۳۹۶)، «ارزش‌های آسیایی؛ تقدم توسعه بر حقوق بشر»، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاستگذاری عمومی (علمی پژوهشی)، شماره ۲۲، ص ۳۹-۵۴.
- جلالی مقدم، مسعود (۱۳۷۹)، درآمدی بر جامعه شناسی دین و آرای جامعه شناسان بزرگ درباره دین، تهران: نشر مرکز.
- جهان بین، فرزاد (۱۳۹۵)، «جمهوری اسلامی ایران و ایفاء نقش در نظام چندقطبی آینده (فرصت‌ها و چالش‌ها)»، پژوهشنامه انقلاب اسلامی، شماره ۲۰، ص ۷۷-۹۹.
- چگینی زاده، غلامعی (۱۳۸۶)، «چین در حال ظهور: سناریوهای محتمل»، پژوهش‌های حقوق و سیاست، شماره ۲۳، ص ۱۷-۵۴.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال و فرازی، مهدی (۱۳۹۰)، «موانع و فرصت‌های گسترش نقش چین در خاورمیانه» پژوهشنامه علوم سیاسی، دوره ششم، شماره ۴، ص ۱۰۷-۱۴۳.
- دهقان، حسین و خداکرم، محمد (۱۳۹۱)، «نقش نفت و گاز در مناسبات راهبردی ایران و چین»، فصلنامه ره‌نامه سیاستگذاری، شماره ۳، ص ۹۱-۱۰۸.
- رضایان قیه باشی، احد و کاظمی، معصومه (۱۳۹۳)، «تصویرپردازی و کلان‌تصاویر آینده سیاست جهانی؛ تصویرپردازی روشی مناسب برای شناخت آینده در جهان پیچیده»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره ششم، شماره ۳، ص ۱۷۳-۲۰۰.
- رضایی، علیرضا (۱۳۸۸)، «چالش‌های نظام بین‌الملل پسا جنگ سرد و هژمونی آمریکا»، نخستین همایش بین‌المللی تحولات جدید ایران و جهان، قزوین، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی.
- رضایی، علیرضا (۱۳۸۷)، «چین و موازنه نرم در برابر هژمونی آمریکا در عرصه نظام بین‌الملل»، راهبرد یاس، شماره ۱۶، ص ۲۸۱-۲۹۸.
- سنایی، مهدی (۱۳۹۰)، روابط ایران و آسیای مرکزی: روندها و چشماندازها، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

- سیمبر، رضا؛ قربانی، وحید و مرادی افرایلی، عیسی (۱۳۹۲)، «وحدت کره و قدرت‌های بزرگ»، فصلنامه روابط خارجی، شماره ۱۸، ص ۱۶۱-۱۸۸.
- موسوی شغانی، مسعود و شاپوری، مهدی (۱۳۹۵)، «آمریکا و نظام بین‌الملل: از نظم تک‌قطبی تا نظم فراقطبی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۱۸، ص ۱۳۹-۱۶۵.
- قلی‌زاده، عبدالحمید (۱۳۸۹)، تحلیل روابط چین و آمریکا در چارچوب تئوری سیکل قدرت ۱۹۹۰-۲۰۰۸، پایان‌نامه کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشکده علوم اداری و اقتصاد دانشگاه اصفهان.
- کرمی، جهانگیر و کوزه‌گر کالجی، ولی (۱۳۹۳)، «الگوهای ضد هژمونیک ایران، روسیه و چین در آسیای مرکزی»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۰، ص ۱۲۷-۱۵۹.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۳)، «نظام بین‌المللی جدید: هژمونی، چندقطبی یا یک-چندقطبی»، فصلنامه سیاست دفاعی، سال ۱۲، شماره ۴۸، ص ۸۱-۱۱۱.
- مظفرپور نعمت‌الله (۱۳۸۳)، «نظم بین‌الملل در دیدگاه آمریکا»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی-آمریکاشناسی، سال پنجم، شماره ۲.
- مومنی، میرقاسم (۱۳۹۳/۰۵/۰۶)، «بریکس و تاثیر آن در نظام بین‌المللی چند قطبی»، مشاهده آنلاین در تاریخ ۱۳۹۶/۱۱/۲۲ در:
- هادی‌زاده، مادی و عزتی، عزت‌اله (۱۳۹۳)، «نقش ژئواکونومی در اهداف استراتژیک ایران در قرن بیست و یکم جهان»، فصلنامه جغرافیایی سرزمین، سال یازدهم، شماره ۴۴، ص ۱-۱۳.
- Cole D. Bernard (2014), "The History of the Twenty-First-Century Chinese Navy", Naval War College Review, Vol. 67, No. 3, pp. 43-63.
- Farrell, Timothy J. (2015), "The Rise of China and the Future of the International Political System", Political Science Student Scholarship, No.2.
- Field, Thomas G. (2009), "Focus on Intellectual Property", accessed Jan 14 2018 in: <http://www.america.gov/media/pdf/books/iprbook.pdf>.
- Harold, Scott W. and Nader, A (2012), "China and Iran: Economic, Political, and Military Relations. Santa Monica, CA: RAND Corporation", available in: https://www.rand.org/pubs/occasional_papers/OP351.html.
- Huang, Mab (2004), "Debating Asian Values: saying too little or saying too much?". Accessed 7/10/2017 in: www2.scu.edu.tw/politics/journal/doc/J10/01.pdf.
- Ikenberry, G. John (2008), "The Rise of China: Power, Institutions, and the Western Order". In: Ross, Robert S. and Zhu Feng (eds.), China's Ascent: Power, Security, and the Future of International Politics, New York: Cornell University Press.
- Liangxiang, Jin (Sep 15 2017), "Can Rouhani bring Iran into the international system?", online in: <http://www.sis.org.cn/Research/EnInfo/4235>
- Li, M (2009), "Soft Power in Chinese Discourse: Popularity and Prospect". In M. Li (Ed), Soft Power China's Emerging Strategy in International Politics, New York: Lexington Books.
- Mingjiang, Li (2010), "Cooperation for Competition: China's Approach to Regional Security in East Asia", Security Politics in Asia and Europe, pp. 121-135.

- President Xi Jinping (2013), "President Xi Jinping Delivers Important Speech and Proposes to Build a Silk Road Economic Belt with Central Asian Countries ", available in: http://www.fmprc.gov.cn/mfa_eng/topics_665678/xjpfwzysiesgjtfhshzzfh_665686/t1076334.shtml
- Pieraccini, Federico (2017), "How a United Iran, Russia and China are Changing The World - For the Better", available in: <https://www.strategic-culture.org/news/2017/01/01/how-united-iran-russia-china-changing-world-better.html>
- Santasombat, Yos (2015), *Impact of China's Rise on the Mekong Region*, US: Palgrave Macmillan.
- Schweller, Randall L. and Xiaoyu, Pu (2011), "After Unipolarity: China's Visions of International Order in an Era of U.S. Decline", *International Security*, Vol. 36, No. 1, pp. 42-72.
- Wang, H. & Lu, Y. (2008), "The Conception of Soft Power and its Policy Implications: a comparative study of China and Taiwan", *Journal of Contemporary China*, Vo. 56, pp. 425-447.

